

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار

جمشید روستا*، فائزه شجاعی نیا^۲

(دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۲۲ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۷)

چکیده

تاریخ کودکان از عرصه‌های مغفول مطالعات تاریخی در ایران است. هرچند مورخان تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران، به جنبه‌هایی از زندگی کودکان عهد قاجار، مانند آموزش کودکان پرداخته‌اند، اما بخش عمده‌ای از حیات این گروه در حاشیه تاریخ‌نگاری ایران قرار گرفته و بررسی نشده است. از این رو، مقاله حاضر به بررسی بخشی از حیات کودکان (آموزش آن‌ها) در عهد قاجار می‌پردازد. با توجه به قلمرو وسیع موضوع و کمبود داده درباره کودکان در متون تاریخی رسمی، عمومی و دودمانی عهد قاجار از یک سو و نیز بازتاب جنبه‌های گوناگون زندگی کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار از سوی دیگر، موضوع حاضر، با تکیه بر سفرنامه‌های فرنگیان عهد قاجار بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که آموزش کودکان، شامل آموزش مکتب‌خانه‌ای، آموزش ابتدایی و آموزش متوسطه بوده است و از نظر تعلیم و تربیت و امکانات آموزشی بیشتر کودکان در وضعیت خوبی به سر نمی‌بردند و آموزش آن‌ها بسیار ساده و ابتدایی بوده است، اما به تدریج وضعیت بهتری یافت. روش پژوهش در این مقاله، تاریخی با رویکرد توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: آموزش کودکان، عصر قاجار، سفرنامه‌ها، فرنگیان.

مقدمه

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران (نویسنده مسئول).

*E-mail: jamshidroosta@uk.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

گسترش مناسبات ایران و کشورهای اروپایی از دوره صفویه و به‌خصوص از عهد قاجار سبب حضور سیاحان و هیئت‌های سیاسی، مذهبی، تجاری و نظامی در ایران شد. برخی از سیاحان و اعضای هیئت‌ها مشاهدات و تجربه‌های سفرشان از ایران را در قالب سفرنامه‌ها ثبت و منتشر کرده‌اند. تفاوت‌های فرهنگی و سبک زندگی متفاوت فرنگیان با ایرانیان سبب توجه سفرنامه‌نویسان به بخش‌های گوناگون زندگی ایرانیان شده است و بیشتر آن‌ها عرصه‌های گوناگون زندگی ایرانیان را ثبت کرده‌اند. یکی از گروه‌های اجتماعی که سفرنامه‌نویسان فرنگی حیات آن‌ها را در آثارشان بازتاب داده‌اند، کودکان هستند. بخش‌های گوناگون زندگی کودکان در عصر قاجار از قبیل ازدواج کودکان، کار کودکان، آموزش کودکان، بهداشت کودکان، پوشاک کودکان و تفریحات و بازی‌های کودکان در سفرنامه‌ها منعکس شده است. با توجه به اینکه از دوره قاجار سفرنامه‌های فراوانی برجای مانده که در آن‌ها به آموزش کودکان توجه شده است، در این دوره تغییراتی در برخی از عرصه‌های زندگی کودکان ایجاد شد، آموزش کودکان دچار تغییر شد و گروه‌های محدودی از کودکان از شیوه‌های نوین آموزشی بهره‌مند شدند. با وجود اهمیت نوشتن تاریخ کودکان در ایران، این حوزه مطالعاتی در ایران مغفول واقع شده است، مرور ادبیات پژوهشی تاریخ کودکان نیز بر مدعای مزبور صحه می‌گذارد. با توجه به خلأ ذکرشده، پژوهش حاضر می‌کوشد به بررسی آموزش کودکان در عهد قاجار بپردازد. هدف این نوشتار، بررسی تاریخ کودکان در عهد قاجار و فراهم آوردن داده‌های لازم برای پژوهش‌های آتی در این موضوع است. نگارش این پژوهش بر اساس این پرسش، بنیان یافته است که آموزش کودکان در دوره قاجاریه از دیدگاه سفرنامه‌نویسان فرنگی چگونه بوده است؟ این موضوع بر اساس روش مطالعات تاریخی و به شیوه توصیفی - تحلیلی بررسی شده است. تکیه‌گاه و منابع اصلی این مقاله، سفرنامه‌هایی است که فرنگیان عهد قاجار نوشته‌اند و بیش از سایر منابع به زندگی این قشر بی‌صدا در تاریخ ایران دوران جدید پرداخته‌اند.

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

پیشینه پژوهش

درباره تاریخ کودکان در ایران تحقیقات معدودی وجود دارد. زهرا حاتمی در کتاب ارزشمند تاریخ کودکی به برخی از وجوه زندگی کودکان در عصر ناصری و پس از آن پرداخته است. تمرکز او در این کتاب بر وضعیت کودکان در دوره پهلوی اول است. وی در مقاله مشترکی با داریوش رحمانیان با عنوان «کودکی و تجدد در دوره رضاشاه» به تحول در مفهوم کودکی در دوره رضاشاه پرداخته است. در کتاب *زندگی‌نامه رشديه* از فخرالدین رشديه، آموزش کودکان در عهد قاجار بررسی شده است. اقبال قاسمی پویا نیز در کتاب *تاریخ مدارس جدید در دوره قاجاریه: بانیان و پیشروان*، به آموزش کودکان و مدارس و مکتب‌خانه‌های دوره قاجار پرداخته است. وجه مشترک آثار مذکور در این است که نگاه فرنگیان به آموزش کودکان ایران در عصر قاجار را واکاوی نکرده‌اند؛ مسئله‌ای مهم که مقاله حاضر تلاش دارد بدان بپردازد.

تربیت کودکان

خانواده

خانواده، اولین محیطی است که کودکان در آن قدم می‌گذارند و بسیاری از مراحل تعلیم و تربیت خود را در این کانون می‌گذرانند. آن‌ها با الگو قرار دادن هر یک از اعضای خانواده، آداب و رسوم ابتدایی را فرامی‌گیرند. در ایران عصر قاجاریه نیز خانواده اولین محیط برای کودکان برای تعلیم و تربیت بوده است که ابتدا از سوی مادران خانواده صورت می‌گرفت. کودکان تقریباً از سن هشت تا ده‌سالگی نزد مادران رشد و نمو می‌یافتند و همچنین، پس از مادر، تربیت آن‌ها برعهده پدر خانواده بوده است (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۵۱؛ فلاندرن، ۱۳۵۵، ص. ۴۲۳). در میان طبقات اعیان و اشراف مسلمان زمانی که پسران بزرگ‌تر می‌شدند با پدرانشان به دیدار دوستان و خویشاوندان می‌رفتند و بسیاری از تعارف‌ها را می‌آموختند، از جمله: «سایه عالی کم مباد»، «دستان درد نکند» و «لطف عالی کم نشود». آداب و معاشرت و رعایت آن‌ها را فرامی‌گرفتند. «از جمله می‌دانستند کجا باید بنشینند، چه بگویند و هنگام بیرون رفتن از در نخست پای راست و آنگاه پای چپ را در کفش کنند» (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۹۶).

در خانواده‌های اعیان و اشراف زمانی که پسری به سن هشت یا نه‌سالگی می‌رسید از اندرون خانه بیرون می‌آمد و تحت سرپرستی یک لاله یا معلم و مربی سرخانه، قرار می‌گرفت که روح و عواطف متعالی را در او می‌پروراند و به او می‌آموخت که دیگر دویدن و پریدن در شأن او نیست، اما تا حد ممکن مانند پدر بار می‌آمد، درست مانند او لباس می‌پوشید، ترس آمیخته با احترامی از او داشت و می‌کوشید رفتار و گفتار پدرش را عیناً تقلید کند. البته، اگر آداب و معاشرت را به‌خوبی فرامی‌گرفت ممکن بود که تنبیه شود که آن تنبیه نیز شامل فلک کردن کودک و یا چوب خوردن او بوده است. این تنبیه، بدون توجه به سن و سال و مقام و مرتبه، درمورد بیشتر مردان و پسران هم اعمال می‌شد. این تنبیه به این صورت بود که خطاکار را روی زمین می‌خواباندند و پاهایش را به‌گونه‌ای می‌بستند که کف‌های آن‌ها رو به هوا بود. آنگاه یک، اما بیشتر اوقات چند نفر با ترکه بر پاهایش می‌کوبیدند. ضربه‌ها سریع و شدید بود و گاه آن‌قدر او را می‌زدند که تقریباً راه رفتن برای او غیرممکن می‌شد. به‌طور کلی خطای پسران ایرانی آن بود که در سن کم دچار نافرمانی از پدر و معلم خود می‌شدند و به‌خوبی نمی‌توانستند آموزش‌ها را فراگیرند و گاهی حتی از مکتب فرار می‌کردند و پی‌بازیگوشی می‌رفتند. باید گفت بخش اعظم این بازیگوشی به‌دلیل جوی بود که کودکان را احاطه می‌کرده است. این گروه از کودکان آنچه شرارت و بدی بود به‌سرعت فرامی‌گرفتند و کم‌تر به آنچه خیر و صلاح بود گوش می‌دادند. البته، این موضوع برای تمام کودکان صدق نمی‌کرد و بسیاری از آن‌ها به‌خوبی از پس آموزش‌ها و مطابق میل پدر برمی‌آمدند. بنا بر عقیده مسلمانان کودکان بی‌گناه‌اند و اگر خطایی از آن‌ها سر می‌زند به‌دلیل شرایط محیطی است. تأسف آن بود که آنچه خوب و پاک بود کنار می‌ماند و آنچه بد بود با قلمی آهنین در ذهن آن‌ها قلم‌زده می‌شد و هرگز پاک نمی‌شد (همان، ص. ۹۵). درمورد جمله آخر باید گفت رایش تمام جوامع کودکان عصر قاجاریه را تنها در چند مورد خاص، که مشاهده کرده، یکسان عنوان کرده است. در صورتی که در هیچ جامعه‌ای مطلق وجود ندارد و نمونه‌های بسیاری از کودکان بودند که خلاف این ادعا را ثابت می‌کنند، از جمله می‌توان به شخصیت‌های بزرگی که در این دوران بوده‌اند نام برد که شمار این افراد بزرگ‌مرتبه کم نیست.

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

به‌طور کلی پدر و مادرها بسی فداکار بودند و از خود گذشته، کودکان را بسیار دوست داشته‌اند. البته، گاه مواردی از بدرفتاری خشن با بچه‌ها مشاهده می‌شده است، اما روی هم‌رفته این موارد استثنایی بوده‌اند و حتی بیشتر به‌واسطه سهل‌گیری نابجا کودکان را لوس می‌کرده‌اند (مالکوم، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۴؛ شیل، ۱۳۶۸، ص. ۲۰۷).

برخی از پدران و مادران خود به کودکانشان آموزش می‌دادند: موارد آموزش که از سوی خانواده به کودکان تعلیم داده می‌شد، از جمله قدرگرایی یا تسلیم به قضا و قدر که در پرورش کودکان ایرانی سهم بسزایی داشته است. قدرگرایی از اعتقادات خطرناکی بود که بر زندگی افراد حاکم بود، اما هرچه قدرگرایی و خرافات و اثرهای آن بر کودک بد بوده است، اما دلیل اصلی چنین اعتقادی، آگاهی نداشتن بر بیشتر امور معمولی زندگی روزمره، خواه اخلاق یا جسمانی بوده است. بیشتر آن‌ها از بسیاری امور ابتدایی و بهداشتی اطلاعات اندکی داشته‌اند (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۹۳) به همین دلیل، بسیاری از اتفاقات و پدیده‌ها را به قدرگرایی نسبت می‌داده‌اند. البته، این مورد بیشتر مربوط به دهه‌های اول حکومت قاجاریه بوده است و با گذشت زمان و پیشرفت‌های پزشکی این نوع اعتقادات رو به کاهش رفته است.

یکی دیگر از موارد آموزشی این بود که کودکان در هر طبقه اجتماعی که بودند، از طفولیت مطابق برنامه مخصوص همان طبقه به تمرین وظایف معاشرت می‌پرداختند و تکلیف خود را می‌دانستند که با هرکس باید چگونه رفتار کنند. بچه‌ها به مادر عشق می‌ورزیدند و ابراز علاقه می‌کردند و مراقب احترام و فرمان‌برداری از پدرانشان بودند. در واقع، نظام پدرسالاری که به مقیاس وسیع در ایران حاکم بود چنین امری را ایجاب می‌کرد. پدر را رئیس خانواده می‌دانستند و در حضور پدر حتی به خود اجازه نشستن نمی‌دادند، مگر آنکه اجازه خاصی در این موارد می‌گرفتند و اصولاً چنین اجازه‌ای هم به‌سهولت به کسی داده نمی‌شد (پولاک، ۱۳۶۸، ص. ۱۶۰). البته، در برخی خانواده‌ها به‌ویژه خانواده‌های طبقه ثروتمند و طبقه متوسط، خانم‌های ایرانی در مقام مادر نفوذ زیادی در تربیت فرزند داشتند؛ چون در سن بسیار پایین آن‌ها را به سرپرستی خدمه می‌سپردند (سایکس، ۱۳۹۵، ص. ۲۳۴؛ انه، بی‌تا، ص. ۱۹۵).

لله

بیشتر توانگران و ثروتمندان در این دوران، برای نوزادان خود یک دایه شیرده استخدام می‌کردند. علاوه بر آن پدران برای نوزادان پسر از دوسالگی یک مرد ثابت‌قدم به نام «لله» استخدام می‌کردند، وظیفه «لله» همانند وظیفه مربیانی بود که وظیفه تربیت و یاد دادن آداب و رسوم را به کودک داشتند، ولی اگر نوزادان دختر بودند یک مستخدم یا گیس سفید که همان وظیفه لاله را انجام می‌داده است، استخدام می‌کردند (موریه، ۱۳۸۶، ج. ۲/ ص. ۱۴۴). بعضی از خانواده‌ها در این دوره بین نوزادان پسر و دختر فرق می‌گذاشتند. به نوزاد پسر دو سال و دو ماه و به نوزاد دختر تنها دو سال تمام شیر می‌دادند^۱ (همان، ص. ۱۴۱). حتی در میان ایلات نیز خانواده‌های ثروتمند طبق یک سنت محلی اطفال خود را به دایه می‌سپردند. زنی که چنین شغلی را تصاحب می‌کرد، بسیار خوشبخت بود. او از آینده خود و خانواده‌اش مطمئن می‌شد و در کنار بی‌بی^۲ در خانه آن شخص به سر می‌برد. وظیفه او این بوده که هر وقت بچه گرسنه می‌شده، به او شیر یا غذا می‌داده است. همچنین، هر فردی که به دیدن بچه می‌آمد، مبلغی وجه نقد به او هدیه می‌داد و دایه هیچ‌گاه از کنار بچه جدا نمی‌شد و لحظه‌ای از مراقبت بازنمی‌ماند و چنین فردی تا زمان مرگ در خانه ارباب به سر می‌برد و شاید به همان ترتیب از نواده‌های خان یا بی‌بی نیز مراقبت می‌کرده است. وقتی دایه پیر می‌شد، جزو کنیزان و محارم خاص بی‌بی قرار می‌گرفت. پسران او نیز همراه پسران خان به تحصیل اشتغال می‌ورزیدند (مکین روز، ۱۳۷۳، ص. ۱۳۶؛ رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۲۴۱) و برادران ناتنی هم می‌شدند که در جایگاه آن‌ها نیز تأثیر می‌گذاشتند و همیشه ملازم و همراه خان می‌شدند.

تا اینجا بیشتر مطالب که گفته شد، مربوط به تعلیم و تربیت پسران در عصر قاجاریه بوده است. باید گفت، در سال‌های ابتدای حکومت قاجاریه معمولاً دختران تعلیم و تربیت نمی‌دیدند. بعضی از مادران ایرانی به‌ویژه در خانواده‌های فقیر و کم‌توان از امکانات تربیتی هیچ اطلاعی نداشته‌اند و از روان‌شناسی بی‌خبر بودند و کسی را نداشتند که به آن‌ها کمک کند. بیشتر زنان در سنین پایین ازدواج می‌کردند و تجربه کافی نداشتند. در چنین شرایطی شوهر و مادرشوهر به ضرب تازیانه به او شکل

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

می‌بخشیدند (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۱۰۱؛ وولفسن، ۱۳۰۹، ص. ۱۵۶). در واقع، این مادران اختیار کمی داشتند و چون خودشان آموزش کافی نمی‌دیدند و قبل از اینکه مورد آموزش قرار بگیرند در کودکی مجبور به ازدواج می‌شدند. به همین دلیل اطلاعات کمی در مورد آموزش دختران در سفرنامه‌ها به‌ویژه سال‌های ابتدایی دوران قاجار بازتاب یافته است.

تعلیم و آموزش کودکان

ایران عصر قاجار مانند هر کشور شرقی دیگر در زمان خود سیستم آموزشی‌اش در هر شهر و مکان متفاوت بوده است. به همین دلیل، سبب وجود گزارش‌های متفاوتی از وضعیت آموزش کودکان از سوی فرنگیان شده است و طبق مشاهده بعضی از آنها در برخی نقاط به‌ویژه در روستاها و مناطق دورافتاده و ایلات از عدم وجود آموزش مناسب و بی‌سوادی کودکان سخن گفتند که حاصل برداشت همگانی از تمام جوامع ایران عصر قاجار کرده‌اند. برداشت این افراد این بوده است که ایرانیان توجه چندانی به درس و علم و حتی علاقه‌ای نیز به ساخت مدارس نداشته‌اند (بیشوپ، ۱۳۷۵، صص. ۱۴۰، ۲۱۸؛ دیولافوآ، ۱۳۷۱، ص. ۴۸۹۴)، اما باید گفت این تنها بخشی از این گزارش‌هاست و بیشتر آنها از وجود نظام آموزشی همگانی در ایران عصر قاجاریه سخن گفته‌اند و حتی برخی از آنها به وجود سیستم آموزشی قوی در ایران عصر قاجاریه و حتی اظهار شگفتی اعتراف کرده‌اند.

طبق گزارش‌های به‌دست آمده، سوادآموزی در ایران دارای آزادی کامل بوده است. در هیچ کشور دیگری، در هیچ زمانی، سروسامانی کامل‌تر از آنچه در ایران بوده، برای آموزش نمی‌شد یافت. هرکسی می‌توانست هرچه را که و هر جا که می‌خواست درس بدهد. دولت به مدارس و مکتب‌خانه‌ها کاری نداشت. شیوه آموزشی آنها هم آزادمنشانه بود و هم اشرافی. آزادمنشانه بود، زیرا در آن به روی همه باز بود و حتی نام دانش‌آموزان را نمی‌پرسیدند مگر درباره دانش‌آموزانی مستمند که برخی از نیکوکاران قصد کمک به آنها را داشتند. دولت نمی‌توانست در دارایی‌ها و درآمدهای مدارس

دخالت داشته باشد مگر مدرسی که با سرپرستی خودش بوده است؛ مثل مدرسه نظام که خود شاه مخارج آن را می‌پرداخت (روششوار، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۲).

در حین مطالعه سفرنامه‌های راجع به ایران، از برخورد به این نکته سخت باید دچار حیرت شد که نویسندگان این آثار، توجه بسیار اندکی نسبت به مسئله تعلیم و تربیت ملی ابراز کرده‌اند. به واسطه برتری بارز پایه تعلیمات در جهان و محکوم ساختن راه و رسمی که در مشرق‌زمین متداول بوده است، کار چندان دشواری نبوده است و تأسف در این بود که ایرانیان را با اروپاییان مقایسه می‌کردند. آیا بهتر نبود این قبیل نویسندگان به جای انتقاد، که کاری آسان بود، قدری بیشتر درباره خصوصیات روان ملی ایشان غور و دقت می‌کردند؟ سیرت و خوی ایرانی، راسخ یا منحط مانند هرگونه سیرت و اخلاقی نتیجه سیستم خاصی بود که اگر خواسته باشیم با ضرباتی کارگر حصارهای آن را درهم بکوبیم بهتر است که نخست کنه و ماهیت آن را دریابیم. حتی پایین‌ترین طبقات در ایران در سطح بالاتری نسبت به برخی از طبقات در آسیای آن دوران قرار داشتند. طبقات پایین حداقل قدرت سواد خواندن و نوشتن زبان محلی به هر نسبتی هم که رایج و شایع بوده است و طبقه بالاتر سواد خواندن قرآن و آثار نامی ادبی فارسی را داشته‌اند، اما با وجود این، از نظر سفرنامه‌نویسان این آموزش‌ها کافی نبوده است و از سیستم آموزشی ایران عصر قاجار انتقاد کرده‌اند. به‌طور مثال؛ کرزن می‌گوید:

در میان نقشه‌های شهامت‌آمیز ایشان از قرار معلوم هیچ کدام متضمن اندیشه تأسیس مدارس و تربیت‌معلمان بهتر و ایجاد دوره تحصیلات جامع‌تر نیست. کتاب‌های متعدد درسی ضروری بود تا نسل آینده بهتر از افراد فعلی بار آید. با آشنایی بیشتری از سبک و مبنای جهان تمدن موجب این علاقه و رغبت در آنان شد تا از مزایای آن برخوردار شوند، زیرا که مراودات دیپلماتیک هراندازه هم که زیاد می‌بود باز جای آن را نمی‌توانست بگیرد (۱۳۴۷، ج. ۱/ ص. ۶۳۵).

مکتب‌خانه‌ها

به‌طور کلی می‌توان گفت تقریباً در ابتدای عصر قاجاریه، هیچ‌گونه سیستم مدارس ملی در ایران وجود نداشته است و در تمام شهرها و ده‌ها ملاحا یا روحانیون بودند که

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

کودکان را تعلیم می‌دادند، ولی چگونگی انجام دادن این کار بین خود آن‌ها و اولیای کودکانی که تعلیم می‌دیدند، ترتیب داده می‌شد. پسرها از هر سن و سالی به این مکتب‌ها می‌رفتند و در آنجا به آن‌ها قرائت قرآن، شعر و خواندن خط فارسی، تاریخ و حساب و ضرب ارقام، خواندن و نوشتن و غیره تعلیم می‌دیدند.

سرپرست مکتب در صورتی که طفل نشان می‌داد از عهده قرائت هر قسمت از قرآن برمی‌آید، هدیه‌ای از طرف پدر طفل دریافت می‌کرد. مطالبی که یک کودک می‌آموخت و همچنین، مقدار اطلاعات اندکی که معلم روستایی به کودک تعلیم می‌داد، بسیار ناچیز بود و بدین ترتیب، تعلیم و تربیت در ایران خیلی عقب‌مانده و کسی که خواندن و نوشتن می‌دانست عنوان میرزا را به رسم علامت در جلوی اسم خود می‌گذاشت (واتسن، ۱۳۶۵، ص. ۲۰).

در اینجا کاملاً یک‌جانبه‌نگری صورت گرفته است و سفرنامه‌نویسان با دیدن چند نمونه جزئی، حکم کلی صادر کرده‌اند که کاملاً بیانگر عدم آگاهی و عدم بررسی همه‌جانبه از سوی آن‌هاست. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، ایرانیان در مقایسه با بسیاری از کشورهای هم‌مرز در مرتبه بالاتری قرار داشتند و واتسن، نویسنده محترم کتاب *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، آموزش کودکان ایرانی را با کودکان کشورهای پیشرفته مقایسه کرده است.

در ادامه، نمونه دیگری از این نوع دیدگاه، ارائه شده است:

به جز قرآن، شاهنامه، هزارویک‌شب، گلستان سعدی، داستان‌های انبیا یک قاموس جانورشناسی و چند کتاب دیگر، هیچ کتاب و اثری خاص کودکان ایرانی وجود نداشته است. داستان‌ها و رویدادها ترجمه‌ناپذیر است. حتی کتاب‌های درسی مطلب بسیاری داشت که کودکان نیازی به دانستن آن‌ها نداشتند و نباید از آن مطلع می‌شدند. بیشتر کودکان مسلمان طبیعت اخلاقی نامنسجمی به ارث می‌بردند و هیچ اقدامی برای آمیزش سرشت آنان با زندگی، اشباع توان فکری یا صفای باطن آن‌ها انجام نمی‌شد. پندها و گفته‌های اخلاقی به‌تنهایی نمی‌توانست با اثرات مخرب و مهیب ارثی و محیطی مقابله کند (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۹۵).

کتاب‌هایی که عنوان شده‌اند در سطح بالایی قرار داشتند و به هیچ‌وجه ابتدایی نبوده‌اند. در اینجا نویسنده تنها کودکان مسلمان را خطاب کرده و مشخص است که از

آموزش کودکان اقلیت‌های مذهبی و موارد آموزشی آن‌ها که متفاوت بوده، آگاهی نداشته است. همچنین، این نکته را یادآور نشده است که کودکان اقلیت‌های مذهبی مدارس مخصوص به خود را داشتند و آزادانه می‌توانستند در آن مدارس آموزش ببینند، در حالی که در بسیاری از کشورها آزار و اذیت قرار می‌شدند و اجازه آموزش به آن‌ها داده نمی‌شده است.

در بحث از مکتب‌خانه‌ها نیز می‌توان دریافت که:

اغلب مواقع مرکز مکتب‌خانه‌ها در داخل مسجد هر محل بود و از سوی مکتب‌دار یا ملا سرپرستی و اداره می‌شد. در آن مکان هر نفر در هر ماه حدود ۳۰ شاهی (یک قران‌ونیم) به‌عنوان خرج تحصیل یا شهریه به ملا پرداخت می‌کرد. به مکتبیان ابتدا طرز نوشتن و خواندن سپس نحوه قرائت قرآن تدریس می‌شد. نوای هم‌صدای قرائت دسته‌جمعی قرآن توسط شاگردان همیشه از فاصله‌ای دور به گوش همسایگان و رهگذران می‌رسید. روش تدریس و اداره مکتب همیشه توأم با انضباطی سخت و رفتارهای خشن از طرف ملا می‌بود. دوران تحصیل و حجم برنامه مکتب‌خانه مختصر و نسبتاً محدود بود. بلافاصله پس از آموختن سواد خواندن و نوشتن فارسی و قرائت قرآن برنامه بر دوام و مبتنی بر تعلیم صحیح (مشق خط) آغاز می‌شد و هرکسی سعی در بهتر فراگرفتن قواعد خط و رسیدن به مرحله خوشنویسی داشت، زیرا مطمئن بود که در صورت ارتقا به این مرحله به‌قول معروف نانش در روغن است. راه ترقی به سوی منشی‌گری در تجارت‌خانه‌های بازار یا اداره حکومتی برایش باز و هموار می‌شد. کسانی که پس از رسیدن به مرحله بی‌رقیب خوشنویسی در خود استعداد ارتقا به مرحله میرزایی را می‌دیدند علاوه بر این تحصیلات مقدماتی، نیاز به آموختن و کسب معلوماتی بیشتر در مورد حساب و هندسه، ادبیات و درس‌های فلسفه و استدلالی داشتند که دامنه و انتهای نداشت و به‌قول معروف پایان‌ناپذیر بود. برنامه این تحصیلات عالی‌تر با درس‌هایی از گلستان و بوستان سعدی آغاز می‌شد. آموختن و حفظ کردن اشعار ادبی و به‌کار بردن به‌جای آن در محاوره و الفاظی جزو اخلاق و روش همه ادب‌دوستان و مردم باسواد و خوش‌ذوق ایرانی بود (ویلز، ۱۳۶۸، ص. ۳۷۵؛ پولاک، ۱۳۶۸، ص. ۱۸۸).

نمونه دیگری از دیدگاه مقایسه‌ای سفرنامه‌نویسان را می‌توانیم در اینجا مشاهده کنیم: «مکاتب و مدارس ایرانی برای نظر غیرمأنوس بهت‌آور می‌شد، میز و نیمکت

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

مخصوص مدرسه که به‌جای خود حتی نیمکت و میزهای معمولی تخته هم در مکاتب و مدارس ایرانی وجود نداشت» (وولفسن، ۱۳۰۹، ص. ۱۶۸).

در ادامه، به بازتاب نگاه سرنامه‌نویسان به روند ادارهٔ مکتب‌خانه‌ها از سوی مکتب‌دار پرداخته شده است. بدین ترتیب از نظر آن‌ها هر ملایی می‌توانست مکتب‌خانه دایر کند؛ نه نیاز داشت از جایی اجازه بگیرد و نه تکلیف داشت که بر شایستگی خود برای این کار سندی نشان دهد. اگر او سواد کافی برای درس دادن نداشت، کار مکتب‌خانه نمی‌گرفت و پدر و مادرشان بچه‌ها را به مکتب‌خانه‌ای دیگر می‌بردند. در این مکتب‌خانه‌ها معین نشده بود که خانواده‌ها چه مقدار مبلغ پول باید پرداخت کنند. هرکسی هرچه مقدار که می‌توانست یا می‌خواست به مکتب‌دار می‌پرداخت. بدون آنکه مکتب‌دار حرفی بزند یا ایراد بگیرد، هرچند گاهی کسی چیزی نمی‌پرداخت یا هر آنچه به او می‌دادند اگر می‌توانست زندگی کند به کارش ادامه می‌داد، اگر نه مکتب‌دار خانه‌اش را جمع می‌کرد و در محلهٔ دیگری مکتب‌خانه باز می‌کرد و اگر در آنجا هم کارش نمی‌گرفت دنبال یک کار دیگر می‌رفت که معاشش را اداره کند. فراموش نکنیم که ملا شدن یک کار ارادی و دل‌بخواه بود. کسی که یک عمامه بر سر می‌گذاشت و ملا می‌شد. فردا عمامه از سر برمی‌گرفت و دیگر ملا نبود. شمار این مکتب‌خانه‌ها از حساب بیرون بود و نمی‌شود دربارهٔ آن‌ها عددی گفت، زیرا هر روزی چند تا از آن‌ها می‌بستند و چندهای دیگر می‌گشودند. محل برخی دیگر از مکتب‌خانه‌ها معمولاً یکی از دکان‌های بازار بود. در آن تمام باز بود و هر رهگذری می‌توانست بچه‌مکتبی‌ها را ببیند که بر زمین نشستند کتابی جلوی روی خود می‌گشودند و کلماتی را که استادشان از روی می‌خواند دسته‌جمعی یک‌صدا بازگو می‌کردند. در مکتب‌خانه بچه‌ها خواندن می‌آموختند و اندکی هم نوشتن. می‌گوییم اندکی، زیرا نوشتن نزد ایرانیان یک دانش به‌شمار می‌آمد که به چند سال آموزش نیاز داشت. همین‌که کودکان اندکی خواندن آموختند قرآن به دستشان می‌داند که باید از آغاز تا پایان بخوانند. هرچند که به زبان عربی بود گاه همراه ترجمهٔ فارسی، کاری نداشتند به اینکه کودک نمی‌تواند معنی آن را درک کند. نماز هم به کودکان می‌آموختند که آسان نبوده است، با اندکی از تاریخ افسانه‌ای ایران و چند قطعه شعر از شعرای بزرگ ایرانی و این پایان سوادآموزی در

مکتب‌خانه بود. بچه‌های مردم عادی فراتر از این آموزش نمی‌دیدند. با اینکه دولت به سوادآموزی کاری نداشت خوب است بدانیم که درصد بی‌سوادها در ایران پایین‌تر از فرانسه بود و به‌آسانی می‌توان دریافت که سبب آن یکی زودرس بودن کودکان ایرانی بود و دیگر ارزانی مدارس که برخی از آنها کاملاً رایگان بوده‌اند (روششوار، ۱۳۷۸، صص. ۱۰۳ - ۱۰۵). در اینجا با یک دیدگاه مثبت نسبت به آموزش کودکان مواجه‌ایم و سفرنامه‌نویس به‌خوبی مزایای مکتب‌خانه‌ها را بدون غرض‌ورزی و بر اساس مطالعات خود بیان کرده است که بسیار به حقیقت نزدیک‌تر است.

معلم سرخانه

در قسمت قبل توضیح دادیم که در برخی از روستاها و نواحی دور از شهرهای بزرگ، ملاحایی به تعلیم و تربیت کودکان می‌پرداختند و خواندن و نوشتن را به آنها می‌آموختند. بیشتر ورود به این مکاتب تابع شرایط و مقرراتی نبود و معمولاً اطفال را در هر سنی که بودند در این مکاتب می‌پذیرفتند، اما اعیان و اشراف اطفال خود را به مکتب‌خانه‌ها نمی‌فرستادند، بلکه معلمان و مربیانی را به خانه می‌آوردند تا به تعلیم و تربیت فرزندانشان بپردازد. بیشتر مرد مُعمری هم سمت لگگی کودکان را داشت و آنها را به گردش می‌برد و آداب و معاشرت و مراسم اخلاقی را به آنها یاد می‌داد (رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۱۵۳).

خانواده‌های ثروتمند معلم سرخانه را استخدام می‌کردند که روزانه بیایید و به بچه‌ها خواندن قرآن، اشعار سعدی و حافظ بیاموزد و درس انشا به آنها یاد بدهد. تحصیل آنها بیشتر در سن پنج‌سالگی شروع می‌شد. همچنین، دخترها در این درس‌ها گاهی تا سن هشت‌سالگی شرکت می‌کردند. تمایزات طبقاتی در ایران کم‌تر از اروپا مراعات می‌شد و معمولاً فرزندان خدمه‌خانه نیز در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند (سایکس، ۱۳۹۵، ص. ۲۳۶؛ بروگش، ۱۳۶۷، ج. ۱/ ص. ۲۰۲).

ضمناً آموزش و پرورش کودکان اعیان و اشراف در منازل به عهده روحانیون دینی بود (دروویل، ۱۳۴۸، ص. ۱۴۵؛ پولاک، ۱۳۶۸، ص. ۱۴۲) و در دوره‌های بعدتر به‌ویژه پس از مشروطیت و آشنایی ایرانیان با تمدن غربی علاقه وافر برای تحصیل زبان‌های

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

خارجی در میان ایرانیان شکل گرفت و بسیاری از اشراف و درباریان و به‌ویژه شاهزادگان، معلم سرخانه خارجی برای تدریس به کودکانشان می‌گرفتند. در دوران ذکرشده بیشتر طبقات ثروتمند و اشرافی زبان فرانسه را فرامی‌گرفتند و حتی برخی از آن‌ها به انگلیسی نیز تکلم می‌کردند (شوستر، ۱۳۳۳، ص. ۲۸۰). برای مثال، ولیعهد سلطان احمد میرزا زیر نظر سمیرنف آموزش دیده بود (مامونتوف، ۱۳۰۹، ص. ۳۳) و مظفردالدین‌شاه نیز معلم فرانسوی داشت (رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۶۵). بیشتر شاهزادگان زبان فرانسه را بلد بودند (اوبن، ۱۳۶۲، ص. ۳۴۶).

پدر آقای ژوزف، ریشارخان، هنگامی که در سال ۱۲۶۵ هجری برای عزیمت به هند از ایران عبور می‌کرد، محمدشاه او را در تهران نگاه داشت تا معلم فرزندانش باشد، اما اسلام ارتباط مسیحیان را با زنان مسلمان هرگز تحمل نمی‌کرد... از عجایب آنکه، او به آنجا مسیحی وارد شد و مسلمان بیرون آمد. در نتیجه، یک خانواده ایرانی فرانسوی‌الاصل در تهران تشکیل گردید. یکی از فرزندان وی با یکی از شاهزادگان قاجار ازدواج کرده و مورد توجه خاص است. چون دو دختر خردسالش به سن تحصیل رسیده بودند با چند نفر از دوستانش صحبت کرده که فرزندانشان را به دست او بسپارند تا برای همه آن‌ها از فرانسه خانم معلمی را بیاورد. اینک چندماهی است که اولین مدرسه فرانسوی غیرمذهبی دخترانه، در ایران شروع به کار کرده است (همان، ص. ۲۵۰-۲۵۱).

برخی از این معلم‌ها می‌توانستند نفوذ زیادی در دربار ایران پیدا کنند (ویلز، ۱۳۶۸، ص. ۷۴). گاهی حقوقی که به آن‌ها می‌دادند قریب ماهی یک صد تومان بود که مبلغ بسیار بالایی بود. این مبلغ را حاکمان و شاهزادگان برای آموزش زبان فرانسه به معلمان خارجی می‌پرداختند (رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۶). البته، برخی از کودکان استعداد تحصیلی نداشتند و به‌زحمت می‌توانستند چند کلمه فرانسه تلفظ کنند، اما برخی دیگر به راحتی می‌توانستند به زبان فرانسه صحبت کنند، در حالی که سن آن‌ها بسیار کم بوده است (موزر، ۱۳۳۶، ص. ۲۰۸؛ فلاندن، ۱۳۵۵، ص. ۷۱). برخی از شاهزادگان علاوه بر معلم فرانسوی معلم انگلیسی هم داشته‌اند. یک معلم انگلیسی به نام سوئیفت^۳ که گویا قبلاً افسر توپخانه بود، معلم پسر حاکم اصفهان^۴ بوده است (دوراند، ۱۳۴۶، ص. ۵۰؛ هاردینگ، ۱۳۷۰، ص. ۱۶۷). تعلیمات این معلمان فقط شامل زبان نمی‌شد و گاهی

علوم دیگر مانند جغرافیا و دیگر علوم را به کودکان می‌آموختند (رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۸۲۰).

علاوه بر والیان و حاکمان و اشراف‌زادگان، رؤسای ایلات نیز برای کودکانشان معلم فرانسوی از خارج می‌آوردند که برخی از این معلمان زن بودند، مانند مادام ماری ریز (مکین روز، ۱۳۷۳، ص. ۹۰). این روند کم‌کم گسترش پیدا کرد و بسیاری از فرزندان این خانواده‌ها پس از یادگیری آموزش‌های ابتدایی از سوی معلمان خارجی برای فراگیری بیشتر علوم به خارج مهاجرت می‌کردند و پس از کسب علم و گرفتن مدرک بیشتر به ایران بازمی‌گشتند.

مدارس ابتدایی

علاوه بر مکتب‌خانه‌ها — که در قسمت قبلی در موردشان صحبت کردیم — در سفرنامه‌ها نوعی دیگر از سیستم آموزشی در گزارش‌های آن‌ها آمده است که به بررسی آن می‌پردازیم. بر اساس گزارش آن‌ها در هر شهر و قصبه و ده در ایران نوعی مدرسه وجود داشته که بالاتر از مکتب‌ها قرار داشتند که با عنوان مدارس ابتدایی ذکر شده است.

در این مدارس کودکان معلومات اندکی راجع به اشعار ملی و آشنایی با دستور زبان و کلماتی پرآب‌وتاب، که باب طبع و خیال ایرانیان بود، فرامی‌گرفتند. تعلیمات ابتدایی در ایران بسیار کم‌هزینه بود و هر کودک ماهانه یک تا سه قران به مکتب می‌داد (کرزن، ۱۳۴۷، ج. ۱، ص. ۶۳۶).

هر مدرسه‌ای شیوه‌های آموزش و برنامه‌اش را خودش تعیین می‌کرده است. اگر اولیای کودک آن را نمی‌پسندیدند، می‌توانستند کودک خود را به مدرسه دیگری ببرند. برای مدارس بالاتر نیز بناهای بسیار خوبی می‌ساختند؛ حیاط مدارس به‌صورت چهارگوشه، درخت‌کاری شده، حوضی در میان که در کنار آن اتاق‌ها قرار داشتند. برای مثال مدرسه مادر شاه‌سلطان‌حسین صفوی در اصفهان بی‌گمان از زیباترین بناهای ایران تا زمان قاجار بوده است. گنبد آن از آجر میناکاری پوشیده شده و درهای آن با نقره قلم‌زنی شده بود، شاهکارهای حقیقی بودند. از جمله مدارس تهران نیز:

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

- مدرسه مروی: ۴۰ حجره و ۸۰ طلبه داشت، با یک کرسی الهی و یک کرسی فلسفه.
- مدرسه دارالشفاء: ۲۰ حجره، ۳۰ طلبه و یک کرسی فلسفه و جبر داشت.
- مدرسه صدر: ۴۰ حجره، ۸۰ طلبه، یک کرسی حکمت الهی، یک کرسی فلسفه و یک کرسی ستاره‌شناسی داشت.
- مدرسه عبدالله‌خان: ۲۰ حجره و ۳۰ طلبه داشت. در آن درسی داده نمی‌شد. طلبه‌هایی که در آن حجره داشتند در مدارس دیگر درس می‌خواندند.
- مدرسه محمد: ۲۰ حجره، ۴۰ طلبه و یک کرسی حکمت الهی داشت.
- مدرسه میرزا زکی: ۲۰ حجره، ۳۰ طلبه، یک کرسی فلسفه، یک کرسی حکمت الهی و یک کرسی صرف و نحو عربی داشت.
- مدرسه میرزا صالح: ۴۰ حجره، ۷۰ طلبه و دو کرسی فرقه‌های غیرشیعه داشت.
- مدرسه ملا آقا رضا: ۲۰ حجره، ۳۰ طلبه و یک کرسی فلسفه داشت.
- مدرسه میرزا رضا قلی: پس از مدتی بسته شد.
- مدرسه مادر شاه: ۳۰ حجره، ۲۰ طلبه، یک کرسی فلسفه که طلبه رغبتی به آن نداشتند.
- مدرسه سپه‌سالار: ۲۴ حجره، طلبه مقیم ندا شد، یک کرسی فلسفه داشت.
- مدرسه شیخ عبدالحسین: ۴۰ حجره و ۱۰ طلبه داشت. خاص روحانیون بود.
- مدرسه موسوی: شش حجره، ۱۰ طلبه، یک کرسی فلسفه (روشوار، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۳).

پس می‌بینیم شهر تهران که در آن صد هزار تن می‌زیستند بدون آنکه شاگردان مدرسه شاه و مدارس عیسویان، یهودیان و زردشتیان را به‌شمار آوریم، ۴۴۲ طلبه به این مدارس می‌فرستادند که در آن‌ها هفده استاد درس می‌دادند. دیگر شهرهای ایران هم به همین نسبت مدرسه و استاد داشتند. خانواده‌های متشخص و ممتاز برای فرزندان‌شان معلم سرخانه می‌گرفتند. از ارقام و آگاهی‌ها به‌دست می‌آید که از هر ۲۰۰ نفر یکی حکمت الهی و فلسفه می‌آموخت، اما این میانگین پایین‌تر از رقم حقیقی بود، زیرا در آن فرزندان خانواده‌های ممتاز و خانواده‌های غیرمسلمان به‌شمار نیامدند. پس گزافه نخواهد بود اگر همه سوادآموزان را یک درصد مردم بدانیم و این نتیجه آزاد بودن آموزش و دست نداشتن دولت در آن بود و اکنون از سازمان درونی مدرسه مروی که

نمونه این مدارس بود و شیوه اداره آن برایتان می‌گوییم: این مدرسه ۱۶۰۰ تومان در سال درآمد داشت که از اجاره ۲۰ دکان، یک بازارچه، سه باغ و دو حمام به‌دست می‌آمد. سه خانه هم داشت که یکی از آن‌ها خانه متولی مدرسه بود. در یکی دیگر روحانی وابسته به مدرسه زندگی می‌کرد و در سومی مدرسان مدرسه. درآمد سالانه مدرسه به مصارفی که آورده می‌شود می‌رسید: متولی ۱۶۰ تومان، مدرسان ۸۰۰ تومان، روحانی وابسته ۸۰ تومان، هزینه خرید کتاب ۳۰ تومان، حقوق کتابدار ۲۴ تومان، حقوق سرایدار ۱۸ تومان، مخارج گوناگون ۲۴ تومان. آنچه باقی می‌ماند بین ۴۰ تا از طلبه‌های مدرسه تقسیم می‌شد. آموزش آزاد ثمره طبیعی چنین سازمانی بود که در آن: (۱) حقوق مدرسان از پولی پرداخت می‌شد که هیچ‌کس در آن دخالت و نفوذ نداشتند؛ (۲) آموزش مجانی بود و کمک مالی تنها به آن‌ها می‌شد که تنگ‌دست بودند و (۳) کمک مالی به‌صورت مستمری بود تا دریافت‌کننده را سرافکننده نسازد (همان، ص. ۱۰۵ - ۱۰۷).

مدارس ابتدایی تقریباً در سراسر ایران دایر بودند و به‌جز تهران می‌توان از شهرهای آمل و مازندران، ساری (رابینو، ۱۳۳۶، ص. ۶۶، ۹۴، ۷۰)، رشت (ملکونوف، ۱۳۷۶، ص. ۱۸۳)، همچنین مشهد که ۱۴ مدرسه دانشگاهی داشته است، نام برد. هرچند بعضی از این مدارس رونق چندانی نداشتند و تعداد شاگردان آن‌ها خیلی زیاد نبود. برخی از این مدرسان نیز دارای شهرت زیادی نبوده‌اند. تنها تفاوت در تعلیم و تدریس در مدارس مشهد با بقیه مدارس ایران، این بود که در مدارس این شهر بیش از مدارس شهرهای دیگر به علم نجوم می‌پرداختند (خانیکوف، ۱۳۷۵، ص. ۱۱۹). در مناطق ترک‌زبانان نیز باید یادآوری کرد که برای مثال، در روستای مرزی اوزومچی با روسیه در مدرسه‌ها زبان فارسی را به کودکان یاد می‌دادند، در حالی که زبان بومی آن‌ها ترکی بوده است (موریه، ۱۳۸۶، ج. ۱ / ص. ۲۲۹) و شهرهای دیگری که می‌توان برای مثال ذکر کرد: آسترآباد (کرزن، ۱۳۴۷، ج. ۱ / ص. ۲۷۲)، سبزوار (پیت، ۱۳۶۴، ص. ۳۷۴)، اصفهان (فلاندن، ۱۳۵۵، ص. ۱۶۳)، لرستان (ادموندز، ۱۳۶۲، ص. ۱۲۱)، بارفروش، لنگر و رشت (ملکونوف، ۱۳۷۶، ص. ۲۲۱، ۲۷۲، ۲۷۹؛ مکنزی، ۱۳۵۹، ص. ۸۳) و کردستان (دوراند، ۱۳۴۶، ص. ۶۳).

تعلیمات متوسطه

در ایران نوعی از تعلیمات بالاتر از مکتب‌خانه‌ها و مدارس ابتدایی نیز وجود داشته است که به آن‌ها تعلیمات متوسطه می‌گفته‌اند. می‌توان گفت، تنها نوع تعلیمات متوسطه که برای عام و آن هم فقط عده‌ای محدود از آن‌ها وجود داشته، با عنوان مدرسه یا کالج‌های مذهبی بوده است که بیشتر داوطلبان علاقه‌مند به سه رشته علوم، فقه و پزشکی می‌پرداخته‌اند. این مدارس دوره تحصیلات داوطلبان، وضعیت محدود و خاص به خود را داشته است.

چون اعتقاد مردم مشرق‌زمین بر این بود که همه دانش‌ها به علوم قدیم اسلامی منحصر بود و از این لحاظ راه نفوذ معارف جدید در جلوی افراد باهوش و بااستعداد باز نبود. مطالعه متن و تفسیر قرآن و تبحری در ادب فارسی و تملق خاطر نسبت به بعضی اباطیل که تحت عنوان فلسفه در شرق وانمود می‌شد و علاقه و اخلاصی در کار بحث و جدل دانشمندان از جمله دروس مدرسه بود، در هر شهر نسبتاً معتبر یک یا چند تا از این قبیل مراکز بود که بعضی از آن‌ها به وسیله موقوفات عایداتی سرشار و وسایل زندگی چندبرابر عده‌ای را که جا می‌دادند فراهم می‌کردند. وزیر معارف در کار این کالج‌ها اختیاری نداشت و ملاها عایدات مدرسه را غالباً به مصارف لازم نمی‌رساندند (کرزن، ۱۳۴۷، ج. ۱ / ص. ۶۳۷).

به‌طور کلی باید گفت، شاگردان از حیث قوا و میزان تحصیلات به سه طبقه تقسیم می‌شده‌اند: ابتدایی، متوسطه و عالی. معمولاً زمان انتقال شاگردان از کلاس پایین به کلاس بالاتر، از آن‌ها امتحان نمی‌گرفتند. میزان تحصیل شاگردها از روی تعداد کتاب‌هایی که تمام می‌کردند، مشخص می‌شده است. به محض اینکه شاگردان کتابی را تمام می‌کردند و به کتاب دوم می‌پرداختند به طبقه بالاتر ترقی می‌کردند. دوره تحصیلات این مدارس عبارت بود از: حفظ کردن چند جلد کتاب که یکی، دو جلد آن هم معمولاً به نظم تألیف شده بود.

طلبة ایرانی در موقع تحصیل عجله‌ای برای زندگانی نشان نمی‌داد و معمولاً در هر کلاس سه یا چهار سال گاهی از هشت الی ۱۰ سال عمر خودش را تلف می‌نمود و میان طلاب مدارس اشخاص ۴۰ساله فراوان بود. علت اینکه مدت‌های مدید در مدرسه می‌ماندند این بود که برای سیر و طی هر کلاس دوره یا مدت مخصوصی

معین نمی‌شد، حقوق یا حق‌التعلیم هم از طلاب گرفته نمی‌شد، بلکه برعکس ماهیانه به هریک از آن‌ها از طرف مدرسه مبلغی هم — که اغلب از طریق موقوفات تأمین می‌شد — می‌پرداختند. این بود که طلاب هم با همان مقدار مقرری که به آن‌ها می‌دادند به این زندگی و قناعت کاری مأنوس شده و ابداً میل نمی‌کردند از مدارس خود بیرون بروند (وولفسن، ۱۳۰۹، ص. ۱۶۹).

از محصلان آن می‌توان به عبدالله بهرامی، محمد محیط طباطبایی پسر سید ابراهیم فناء توحیدی و میرزا فتحعلی آخوندزاده اشاره کرد (قاسمی پویا، ۱۳۷۷، ص. ۵۲). البته، این‌گونه مدارس را نمی‌توانیم با دارالفنون‌ها و مدارس عالیۀ غرب نسبت داد. در این مدارس کتاب‌های مخصوص جامعۀ روحانیت تدریس می‌شد و همچنین، حقوق و قوانین را نیز طبق احکام شرع و مقررات قرآن، درس می‌داده‌اند. به غیر از آن درس جغرافیا را نیز از روی کتاب‌های قدیم تعلیم می‌دادند و همچنین، مقدماتی نیز از طب و حساب تدریس می‌شده است.

مدارس مذهبی

در ایران از زمان‌های بسیار دور در شهرهای بزرگ آن برای تحصیل جوانان مدرسی ساخته شده بود که در آن، محصلان مشغول تحصیل می‌شده‌اند. در این مدارس فقط جوانانی داخل می‌شده‌اند که می‌خواستند بعدها در سلک روحانیت درآیند، ولی علوم اروپایی در این مدارس تدریس نمی‌شده و تنها دروس منحصر بود به ادبیات فارسی، عربی، فقه، اصول، کلام، فلسفۀ مذهبی و چیزهایی که مربوط به مذهب اسلام بوده است. طلبه‌ها چندین سال در این مدارس به تحصیل اشتغال می‌ورزیدند (رنه د، ۱۳۳۵، ۱۵۲). هر یک از این مدارس به مسجد مخصوص به‌خود وابسته بود و معلمان این مدارس از روحانیون بودند. نخستین و مهم‌ترین مطالب درسی، نوشته‌ها و داستان‌های مذهبی بوده است.

شاگردان می‌بایست پنج‌بار در روز نماز بخوانند، کودکان مکتبی این آرزو را در دل می‌پروراندند که در بزرگی به زیارت مکه بروند. مردم پس از آنکه پولی جمع می‌کردند، دوست داشتند که بیشتر آن را خرج سفر مکه کنند. همه آن‌ها می‌دانستند

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار
که حضرت محمد(ص) از مردم مکه بود (گروته، ۱۳۶۹، ص. ۲۲۹؛ ماساها،
۱۳۷۳، ص. ۱۲۱).

شخص فارغ‌التحصیل شده در آغاز کار از طرف مدرسان و فقها به یکی از روستاها
فرستاده می‌شد تا ضمن برپا کردن مکتب‌خانه و آموختن سواد به ارشاد مسلمانان
به‌سوی دین و تقوا و اخلاق اسلامی بپردازد و مشکلات مذهبی آن‌ها را برطرف کند
(ویلز، ۱۳۶۸، ص. ۳۷۶). علاوه بر شهرهای ایران، در شهرهای کربلا و نجف نیز که در
مجاورت بقاع متبرکه امامان واقع شده بودند نیز مدارس بسیار عالی وجود داشت که
علمای بزرگ در آن مکان‌ها مشغول به تدریس بودند. شغل آن‌ها روضه‌خوانی و مکتب
خانه‌داری بود. همچنین، در شهرها و روستاها انجام مراسم ازدواج و طلاق به‌دست
آن‌ها صورت می‌گرفت (رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۱۶۸). تعداد زیادی از آن‌ها سید، یعنی از
اعقاب پیامبر بودند (سرنا، ۱۳۶۲، ص. ۲۷۶).

شهر تهران نیز دارای چندین مدرسه اسلامی و دینی بود که عموماً با موقوفه
اشخاص خیر بوده‌اند. در آن مکان‌ها روحانیون و مدرسان عالی‌قدر علوم دینی و الهی
را تدریس می‌کردند و به همین دلیل، این مدارس بیشتر در نزدیکی مساجد و یا در
خود مساجد واقع شده بودند. شمار این مدارس دینی و مساجد مهم تهران در محلات
مختلف شهر طبق آماری که ما به‌دست آوردیم به قراری است که آورده می‌شود.

۱. در محله سنگلج شش مدرسه دو مسجد؛ ۲. در محله بازار پنج مدرسه، چهار
مسجد؛ ۳. در محله چاله‌میدان مدرسه نداشت، یک مسجد؛ ۴. در محله عود لاجان
چهار مدرسه، سه مسجد و ۵. در محله ارگ دو مدرسه، یک مسجد. بدین ترتیب
روی هم رفته در تمام تهران ۱۷ مدرسه و ۱۱ مسجد بزرگ وجود داشت. گذشته
از این‌ها، چهار امامزاده معروف هم در تهران بود که زیارتگاه مردم تهران می‌بودند
(بروگش، ۱۳۶۷، ج. ۱/ ص. ۱۸۰).

چند نمونه از این مدارس: مدرسه دارالشفا و مدرسه امامزاده زید و مدرسه چال را
می‌توان نام برد (صفا، ۱۳۶۳، ص. ۲۲) و از فارغ‌التحصیلان این مدارس می‌توانیم به
سید جمال واعظ، ابوالحسن طهرانی اشاره کرد (قاسمی پویا، ۱۳۷۷، ص. ۵۴). ناگفته
نماند که این مدارس در سطح عالی و مخصوص دوره تحصیلات بالای دینی بودند و

برای آموزش کودکان و نوجوانان مکتب‌خانه خصوصی زیادی در محلات تهران وجود داشت.

مدرسه نظام

طرز و اصول تعلیم در این مدارس و حتی نام آن با واقعیت وفق نمی‌کرد. صاحب‌منصبان قشون ایران در اصل اگر هم از خانواده شاه‌ی نبودند، از خانواده‌ای اشراف گرفته می‌شدند. در درجات پایین‌تر از سرهنگ هم افراد وابسته به اشراف و خان‌های محلی بودند. در واقع، چنین نبود که ارتقا و ترقی مقام در قشون مربوط به گذراندن این مدرسه باشد. درس‌خواندگان این مدرسه هم لزوماً وارد نظام و صاحب‌منصب در این رشته نمی‌شدند.

محتوای درس‌های آن‌ها آمیخته‌ای از ادبیات و علم نظام بود و بعد طب هم به آن اضافه می‌شد تا که شاگردان پس از فراغت از تحصیل در هر اداره که بخواهند شاغل شوند. می‌توان گفت که اینجا مدرسه‌ای عادی به شیوه فرنگی نه تخصصی بود (فوروکاوا، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۷؛ رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۱۵۸).

در تهران و تبریز نیز مدرسه نظام وجود داشت. در تهران با اینکه مدرسه دارالفنون مطالب درسی با شیوه‌های جدید غربی تدریس می‌شد.

از این کار هیچ نتیجه‌ای ملموس نگرفتند. جز اینکه در سال ۱۳۱۱ هجری دو و سه مدرسه جدید برای آموزش به شیوه نوین در تهران ایجاد شد و سپس به تقلید آن در شهرهای دیگر مانند رشت و بوشهر و اصفهان. این مدارس را وزارت معارف اداره می‌کرد و شمار شاگردان آن‌ها به حدود سه‌هزار رسیده بود (اینووه، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۹).

دارالفنون

یکی از مدارسی که از سوی شاهان قاجار ساخته شد و بسیار معروف است مدرسه شاه یا همان دارالفنون بود که از سوی امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه در تهران تأسیس شد. ناصرالدین‌شاه به فاصله بسیار کمی بعد از جلوس به تخت سلطنت مدرسه دارالفنون را

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

تأسیس کرد. به‌مرور به‌صورت کانون اصلی برای تعلیمات عالی به مبنای روش آموزش اروپایی درآمد (اوبن، ۱۳۶۲، ص. ۲۵۹).

در زمینه تعلیم و تربیت هم مانند رشته‌های دیگر پادشاهی ناصرالدین‌شاه عاری از جهت و اهتمام نبوده است. هرچند که مثل سایر قسمت‌ها به نحو خاصی تلاش یک‌جانبه و محدودی معمول شده بود که نسل جوان ایران از برکات تعلیمات اروپایی برخوردار شوند (کرزن، ۱۳۴۷، ج. ۱/ ص. ۶۳۸).

دارالفنون مدرسه دولتی بود. ابتدا شعب شش‌گانه‌ای که آورده می‌شود در آن تدریس می‌شد.

۱. زبان‌های لاتین و فرانسه؛ ۲. ریاضیات؛ ۳. معدن‌شناسی؛ ۴. شیمی و طب و داروسازی و ۵. علوم نظامی. درس‌های مقدماتی به زبان‌های خارجی انگلیسی یا فرانسه یا روسی و آلمانی و دروس ریاضی و طب، شیمی، طراحی و نقاشی، معدن‌شناسی، جغرافیا، موسیقی و فن نظام بودند و این قسمت آخری که زیر نظر دو افسر پروسی تدریس می‌شد (کرزن، ۱۳۴۷، ج. ۱/ ص. ۶۳۸؛ دولوری، ۱۳۵۲، ج. ۱/ صص. ۶۰، ۲۶۶).

تالار نمایش آن منحصراً برای اجرای کنسرت اختصاص داشت. در چند ماه اول تأسیس دارالفنون علاقه‌مندان اروپایی و ایرانی چند نمایشنامه فرانسوی و حتی ایرانی در این سالن روی صحنه آوردند، ولی متأسفانه این بدعت جدید و زیرپا گذاشتن آداب و سنن قدیمی به روحانیون سخت گران آمد و در اثر اقدامات آن‌ها اجرای نمایش متوقف شد. هر شاگردی موظف بود از زبان‌های خارجه، یعنی انگلیسی، فرانسه، آلمانی یا روسی یکی را یاد بگیرد، ولی درس نقاشی اختیاری بود. با وجود این، بچه‌ها به یاد گرفتن این رشته تمایل زیادی نشان می‌دادند. در میان این بچه‌ها بعضی از آن‌ها واقعاً تمایل زیادی به این درس نشان می‌دادند که ممتاز و در رشته خود شاخص بودند (اورسل، ۱۳۸۲، ص. ۲۶۵).

دارالفنون به‌وسیله دولت در تهران تأسیس یافته بود، شاگردان آن در دوران تحصیل به خرج شاه تحصیل می‌کردند و درواقع، زیر نظر وزیر فواید عامه اداره می‌شد (واتسن، ۱۳۵۶، ص. ۲۱). کل هزینه مدرسه و شاگردان را شاه از خزانه خود می‌داد. این مدرسه خوابگاه نداشت و شاگردان شب‌ها به خانه‌هایشان می‌رفتند. گویا دوبار در سال به

شاگردها لباس می‌دادند و یک وعده غذا در روز و هر شاگرد به تناسب سال درسی‌اش هزینه تحصیل می‌گرفت. داوطلبان تحصیل در این مدرسه بدون توجه به وضع اجتماعی آن‌ها خواه از خانواده اشرف باشند یا عامه و حتی بدون شرایط سنی معین، فقط با داشتن زبان و خط فارسی و بدون گذراندن امتحان خاص، می‌توانستند وارد این مدرسه شوند. برای فارغ‌التحصیل شدن هم حد سنی وجود نداشته است. شاگردان می‌توانستند صبح‌ها هروقت که می‌خواستند بیایند و عصرها از مدرسه برگردند و حضور در کلاس‌ها الزامی نبود. «اگر مدرسه‌های ژاپن چنین آسان‌گیر بودند، چند صد هزار شاگرد در آنجا ازدحام می‌کرد و با چند معلم انگشت‌شمار نمی‌شد به این همه شاگرد علم آموخت» (فوروکاوا، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۶). هر شاگردی صرف‌نظر از دینی که داشت، البته به استثنای یهودی‌ها، در این مدرسه پذیرفته می‌شدند و از بدو ورود چون از طرف شاه مقرر‌هایی به آن‌ها تعلق می‌گرفت، بلافاصله مانند کارمندان دولت لباس متحدالشکل مخصوصی می‌پوشیدند (اورسل، ۱۳۸۲، ص. ۲۵۶). البته، نویسنده دلیل عدم پذیرش کودکان یهودی را در دارالفنون ذکر نکرده است، اما با توجه به دید کلی که به یهودیان وجود داشته که طبق آن دیدگاه یهودیان را اقوامی نجس می‌خواندند. «شهادت آنان در محکمه‌ها پذیرفتنی نبود، اگر روی لباس یهودی باران بریزد و تن مسلمان به آن بخورد، مسلمان خود را نجس شده می‌دانست. این ظلم و ستم‌های بی‌شمار نسبت به یهودیان وجود داشته است» (راوندی، ۱۳۷۸، ص. ۵۳۸).

شاگردان در صورت موفقیت در امتحانات، در پایان هر دوره تحصیل، جایزه‌های سخاوتمندانه‌ای دریافت می‌کردند. در دارالفنون زبان عربی، تعلیمات دینی و ماوراءالطبیعه تدریس نمی‌شد و این کار را مدرسه‌های سنتی‌ای برعهده داشتند که در بعضی مساجد دایر بودند. سن دانش‌آموزان در مدرسه دارالفنون از پسر بی‌چهارم سن و سال تا جوانان هجده نوزده‌ساله متغیر بود و از روی اونیفورم‌های شبه‌نظامی‌شان شناخته می‌شدند (براون، ۱۳۸۱، ص. ۱۲۵).

مقصود از تأسیس این مدرسه تربیت کردن کارمندان دولتی و صاحب‌منصبان و اطبا و مهندسان بود. در ابتدای امر معلمان اروپایی و صاحب‌منصبان فرانسوی که استخدام شده بودند این مواد را تدریس می‌کردند، بعدها معلمان ایرانی هم به آن‌ها اضافه شدند.

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

تعلیمات دارالفنون کاملاً به صورت اروپایی درآمد و شاگردان برای تحصیل زبان فارسی و عربی و فقه به مدارس قدیم می‌رفتند و این مواد را در آنجا یاد می‌گرفتند. در سال ۱۲۷۸ هجری دارالفنون ۱۶۰ نفر شاگرد داشت و مخارج ۱۱۰ نفر آن‌ها به عهده دولت بود. تقریباً ۱۵ سال که در روش دارالفنون منحصر شده بود به علوم و صنایع و فنون نظامی و علوم ریاضی و طب و زبان‌های فرانسه و انگلیس و روسی (رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۱۵۷).

شاگردانی که می‌خواستند در شعبه طب مشغول تحصیل شوند می‌باید در زبان فرانسه قوی می‌بودند. دوره تحصیل طب در این مدرسه پنج سال بود، در سال اول شاگرد باید به تحصیل فیزیک و شیمی و تاریخ طبیعی می‌پرداخت و در دوره‌های بعد به تدریج علم تشریح و فیزیولوژی و طرز استعمال ادویه و معالجه را می‌آموخت. در ابتدا، کلاس طب به اشکال بزرگی برخوردار و نتوانست تشریح را چنانکه باید تدریس کند، زیرا تشریح بدن اموات در اسلام ممنوع بود. ناچار اسکلت‌هایی از اروپا وارد کردند و عضلات و سایر اعضای بدن را به وسیله نقشه‌های رنگین نشان شاگردان می‌دادند. مدت تحصیل طبی تغییرپذیر بود و گاهی شش یا هفت سال طول می‌کشید تا شاگرد بتواند این دوره را به پایان برساند. شاگردان لایق در مریض‌خانه‌ها و زیردست اطبا به تمرین مشغول می‌شدند و طرز معالجه و استعمال ادویه را یاد می‌گرفتند (همان، بی تا، ص. ۱۵۷).

در یکی از بخش‌های این مدرسه، دو تن از افسران پروسی به تعدادی از جوانان ایرانی که از طبقه اعیان بودند راهبردهای نظامی می‌آموختند. جزوات و کتاب‌های درسی به فرانسه یا به زبان و خط فارسی بود، نمودارها، کارت‌ها و نقشه‌ها بسیار مناسب چاپ شده و برای برخی که تهیه شده بودند، کاملاً کفایت می‌کردند.

میز و صندلی کلاس‌ها تماماً اروپایی بود و کلکسیون‌ها و نمونه‌هایی که برای شاگردان گردآوری شده بود، حتی در مقیاس‌های اروپا هم ارزنده و قابل تمجید بود. باید در نظر داشت که شاه با تأسیس این مدرسه، بذری خوبی برای توسعه علم و دانش در ایران افشاند و همچنین، باید پذیرفت که با وجود پاره‌ای نواقص، حاصل این کار کم‌تر از آنچه که انتظار می‌رفت، نبوده است. یکی از بخش‌های ویژه

این دانشگاه، داروخانه بود که به‌وسیله یک دکتر داروساز آلمانی اداره می‌شد (بروگش، ۱۳۷۴، ص. ۹۳).

دارالفنون کتابخانه‌ای هم داشت که زیر نظر یک کتابدار اداره می‌شد. در این کتابخانه کتاب‌های زیاد اروپایی و از جمله کتاب‌هایی به زبان آلمانی وجود داشت، اما قسمت عمده کتاب‌ها، کتاب‌های فارسی در رشته‌های علوم تشکیل می‌دادند که از کتاب‌های فرانسوی ترجمه شده بودند و در تهران با چاپ سنگی به چاپ می‌رسیدند (همان، ۱۳۶۷، ج. ۲ / ص. ۱۸۰).

در این مدرسه موسیقی را نیز آموزش می‌دادند که به‌نوبه خود از رشته‌های موفق این مدرسه محسوب می‌شده است.

ایرانیان از شنیدن موسیقی اروپایی بسیار لذت می‌بردند. استعداد شاگردان هم در زمینه فراگرفتن موسیقی زیاد بود. به‌طوری‌که یک موسیقی‌دان اروپایی می‌توانست در مدت کوتاهی، ارکسترهای زیادی از میان جوانان با استعداد ایرانی تشکیل بدهند. ارکستر نظامی افواج گوناگون تهران، به‌راحتی می‌توانستند در شهرهای اروپای بود و به دستور شاه در یکی از بخش‌های دارالفنون تأسیس شده و اجرا می‌شد. بانوان حرم برای خود ارکستر مخصوص داشتند که از ۴۰ پسر بچه هشت نه‌ساله تشکیل می‌شد. این نوجوانان با دقت و مهارتی باورنکردنی می‌نواختند (همان، ۱۳۷۴، ج. ۱ / ص. ۹۵؛ همان، ۱۳۶۷، ج. ۲ / ص. ۲۵۷).

اداره و انضباط: طرز اداره و انضباط این کالج به شرحی است که آورده می‌شود: مدرسه در واقع دستگاهی بود دولتی و هرساله ۳۰ هزار تومان مخارج آن تحت نظر مخبرالدوله، که وزیر معارف بود، پرداخت می‌شد. اولیای اطفال برای ورود فرزندانشان به این مدرسه فقط باید موافقت مقامات رسمی آن را جلب می‌کردند. از طرف شاه علاوه بر پرداخت مخارج ذکر شده موارد دیگری شامل اعطای مجانی سالانه دودست اونیفورم، یکی زمستانی و یکی هم تابستانی و صبحانه و جایزه‌ای نقدی در صورت از عهده برآمدن پاره‌ای امتحانات و در موقع ترک کردن مدرسه یک قطعه نشان و گاهی نیز انتصاب در بعضی از مقامات اداری بود. تعطیلات مذهبی بسیار معمول و در تابستان هم مدرسه چند ماه تعطیل بود. روی هم‌رفته مدت کار در هر سال بیش از شش ماه نبود

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار
و بچه‌ها بیشتر تنبل بودند، ولی آن‌ها هیچ‌گاه نافرمانی نمی‌کردند (کرزن، ۱۳۴۷، ج. ۱ /
ص. ۶۲۹).

البته، در این مدرسه تنبیهاتی نیز صورت می‌گرفت؛ تنبیهات بسته به نظر معلمان، اما
باید با تأیید مدیر مدرسه انجام می‌گرفت. انجام این کار برعهده فراشانی بود که پیوسته
آماده بودند.

متداول‌ترین تنبیه‌ها کشیک دادن با حالت دوش‌فنگ بود که علامت توبیخ به‌شمار
می‌رفت. در مرحله ثانی تازیانه بود که بر پشت شاگرد می‌نواختند و بالأخره چوب
و فلک بود که گاهی چندین چوب بر کف پا زده می‌شد و می‌گفته‌اند تنها تنبیهی
بود که شاگردان از آن می‌ترسیدند (همان، ج. ۱ / ص. ۶۲۹).

کالچی هم شبیه به مدرسه تهران در تبریز وجود داشت، ولی چون شاه در آنجا
نظارت مستقیم نداشت وضعیتش مرتب نبود و کار مفید و ثمربخشی در آنجا انجام
نمی‌گرفت. ظل‌السلطان هم مدرسه‌ای در اصفهان داشت که مدیر آن یک افسر ایرانی
بود. او فن توپخانه را در «فونتن بلو»^۵ فراگرفته بود (همان، ج. ۱ / ص. ۶۴۰؛ اوبن،
۱۳۶۲، ص. ۲۵۹). همچنین، در چهل‌وششمین سال پس از تأسیس دارالفنون — که در
زمان خود به‌منزله دانشگاه و مرکز آموزش عالی بود — نخستین دبیرستان در ایران
افتتاح شد (ذی‌الحجه ۱۳۱۵ق / ۱۲۷۵ ش). انجمن معارف پایه‌گذار این مؤسسه بود.
این انجمن یک نهاد ملی بود که در زمان وزارت میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، صدراعظم
ناصرالدین‌شاه، به‌وجود آمد. این مدرسه که آن را مدرسه علمیه نامیدند شامل دو
قسمت ابتدایی و متوسطه بود. دانش‌آموزان بخش متوسطه فرزندان اعیان و اشرافی
بودند که در مکتب‌ها یا خانه‌های خود مختصری خواندن و نوشتن فراگرفته بودند.
دانش‌آموزان بخش ابتدایی را نوآموزان تشکیل می‌دادند. این مدرسه از شهریه
دانش‌آموزان و کمک‌های مردمی اداره می‌شد، ولی متأسفانه ذکری از این مدرسه را در
گزارش سفرنامه‌نویسان مشاهده نکرده‌ایم و نتوانستیم درمورد این مدرسه اطلاعات
جامع به‌دست آوریم.

مدارس دخترانه

برعکس پسرها، در ایران هیچ‌کس به فکر دخترهای کوچولوی ایرانی نبود و حتی تعلیم و تربیت این طبقه، از معاصی کبیره به‌شمار می‌رفت و اقدام به این موضوع را خیلی خطرناک می‌دانستند. قطع‌نظر از روستاها در شهرها هم زن‌های طبقات متوسطه عموماً بی‌سواد بودند و اگر احیاناً یک زن و دختر ایرانی مختصر سواد خواندن یا نوشتن داشت او را خیلی تحصیل‌کرده می‌شمردند. معمولاً به دخترها به چشم جنس بارآور نگاه می‌کردند و روی همین زمینه او را تربیت می‌کردند و به سن دوازده‌سالگی که می‌رسید فوراً شوهرش می‌دادند، ولی در اواخر دوره قاجاریه، افکار جامعه متوجه عقب‌افتادگی این قسمت نیز شد و عده زیادی از ایرانیان شروع به تعلیم و تربیت دختران خود کردند و رفته‌رفته مدارس مخصوص نِسوان تأسیس شد. در قِصبات و دهات حتی دختر و پسر در یک مکتب باهم درس می‌خواندند. بدون تردید می‌توان گفت که با تجدید شدن تمام رشته‌های زندگی جامعه طبقه نِسوان ایران هم به‌نوبه خود زندگی بهتر و درخشانی را استقبال کردند (وستون، ۱۳۷۶، ص. ۱۱۳؛ پولاک، ۱۳۶۸، ص. ۱۱۰). گاهی برخی بانی‌ها به‌دلیل تأسیس مدارس دخترانه از سوی تندروها به قتل می‌رسیدند^۶ (دز، بی‌تا، ص. ۳۴۷). دختران عموماً تا سن هفت‌سالگی به مکتب‌خانه می‌رفتند و پس از آن، تعلیم آن‌ها منحصرأً زیرنظر یک بانوی باسواد انجام می‌گرفت، ولی تعلیم اطفال طبقات بالا در منزل پدرشان به‌وسیله اشخاصی که با این منظور اُجرت دریافت می‌کردند صورت می‌پذیرفت.

اغلب به دختران خواندن و نوشتن و دوختن می‌آموختند و گاهی نیز تعلیم آن‌ها شامل موسیقی ایرانی بود، ولی حدود افکارشان به‌هیچ‌وجه وسعت نداشت و هرکس که بیشتر از فرد ایرانی تعلیم یافته بود شاید به‌طورکلی آمیزش با آن‌ها را چندان جالب نمی‌یافت (واتسن، ۱۳۵۶، ص. ۲۱).

در اینجا نیز سفرنامه‌نویس جامعه ایران را با جامعه خود مقایسه کرده است و برداشت او از همین نگاه مقایسه‌ای بدون مطالعه و تحقیق است. به‌طور کلی باید گفت بیشتر دختران باسواد و تحصیل‌کرده اشعاری از شاعران ملی چون سعدی و حافظ را —

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار
که پاره‌ای از این آیات به ضرب‌المثل‌ها نیز وارد شده بود — از حفظ می‌دانستند (سرنه،
۱۳۶۲، ص. ۲۷۵).

در سال ۱۳۲۱ق، برای نخستین بار در تاریخ، زنان ایرانی گردهمایی عظیمی در
تهران برگزار کردند تا درباره مسئله تعلیم و تربیت بحث کنند که بعد از آن وزارت
معارف و فرهنگ تأسیس یافت. مدارس برای دختران و پسران ایجاد شد که از مجموع
۴۰ دبستان مجانی تهران، ۱۰ دبستان مختص دختران بود. این امتیاز و پیشرفت بزرگی
برای ۱۲۰۰ دختر ایرانی محسوب می‌شد که دارای تعلیم و تربیت مجانی حکومت
ایران می‌شدند. دست کم ۵۰ آموزشگاه دولتی دخترانه در تهران واقع بود و چندین
مدرسه دیگر در ولایات وجود داشت. این مدارس به فارغ‌التحصیلان خود گواهینامه
می‌داد و معلمان آن‌ها کارمند رسمی دولت بودند (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۲).

فساد در آموزش

گویا این عادت بد و ناپسند رشوه گرفتن در بسیاری از ارکان آموزشی، نهادینه شده
بود. حتی مدرسه‌ها و معلم‌ها از آن برکنار نبودند و به رشوه گرفتن مبتلا بودند. به
نسبت کم‌وزیاد رشوه‌ای که می‌گرفتند با عنوان پیشکش درباره ضعف و قوت شاگردان
تصمیم می‌گرفتند.

چنین بود که پسران خانواده سلطنت درس نمی‌خواندند، اما درجه سرتیپی می‌-
گرفتند، بستگان خانواده‌های اشراف مانند عمو و دایی و برادرزاده هنوز درشان
تمام نشده از بلندپایگان دولت می‌شدند. کسی که از خانواده‌های پایین بود، اگر هم
دانش بسیار داشت، منتها طیب و حکیم روستا می‌شد (فوروکاوا، ۱۳۸۴، ص.
۱۰۷).

تنبیه کودکان

یکی از تنبیه رایج کودکان در مکتب‌خانه‌ها، معمولاً زدن آن‌ها با چوب بود. روش
تدریس و اداره مکتب همیشه توأم با انضباطی سخت و رفتاری خشن از طرف ملاها
بود و شاگردان تنبل به شدت تنبیه می‌شدند.

همیشه یک دستگاه چوب و فلک در گوشه دیوار کلاس در مقابل چشمان نگران و وحشت‌زده بچه‌مکتبی به حالت آماده دیده می‌شد تا به محض اشاره ملا به دو نفر از گردن‌کلفت و بزرگ‌سال‌تر بچه‌ها این دو نفر شاگرد خاطی را از زمین بلند می‌کردند. پشتش را روی زمین می‌گذاشتند و در یک چشم به هم زدن هر جفت پاهای او را در میان تسمه چرمی چوب و فلک قرار می‌دادند و با یک تاب محکم به چوب کف پاها را رو به آسمان آماده فرود آمدن ضربات محکم ترکه‌های آلبالو، یا شلاق ملا نگه می‌داشتند (ویلز، ۱۳۶۸، ص. ۳۷۵؛ شین جوء، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۲).

درواقع، در مکتب‌خانه‌ها کتک زدن بچه‌ها مجاز بود و معمولاً آن‌ها را فلک می‌کردند، یعنی کف پاهایشان چوب می‌زدند و بچه‌های مکتبی از این چوب و فلک خیلی وحشت داشتند و شکایت می‌کردند (بروگش، ۱۳۶۷، ج. ۲/ ص. ۱۸۰). اصولاً بچه‌هایی که کمی غفلت و بازیگوشی می‌کردند و یا از قرائت آنچه ملا به آن‌ها می‌گفت باز می‌ماندند به سختی و با چوب خشن تنبیه می‌شدند (وستون، ۱۳۷۶، ص. ۱۰۹). «این تنبیه موجب بی‌آبرویی نبود، فرزندان شاه و بالاترین مقامات نیز مجبور بودند که به آن تن دهند» (سایکس، ۱۳۹۵، ص. ۲۳۶) و اگر درسشان را خوب یاد نمی‌گرفتند «برحسب میزان خطا ۵، ۱۰، ۱۵ ضربه می‌خوردند» (ادموندز، ۱۳۶۲، ص. ۱۲۱؛ رنه د، ۱۳۳۵، ص. ۱۵۴؛ بنجامین، ۱۳۶۳، ص. ۷۷). در مکتب‌خانه «همه بچه‌های مکتب رو کم‌وبیش از این نوع شلاق و ترکه‌ها نوش‌جان می‌کردند و از طعم تلخ آن بااطلاع بودند» (ویلز، ۱۳۶۸، ص. ۱۹۳). گاهی وقت‌ها ضربات محکم نبود و بیشتر به منظور آگاهی بود نه تنبیه (انه، ۱۳۷۰، ص. ۲۵۴). درواقع، شاگردان هم از ضربات ترکه‌ای که به پای آن‌ها می‌خورد شاکی نبودند، زیرا ابتدا کف پای آن‌ها سخت می‌شد و دوم، برای تحمل مشقات در زندگی ورزیده و آماده می‌شدند. «مگر ورود به زندگانی ابتدایی دیدن بدبختی و تحمل کردن انواع سختی‌ها نبود؟» (دیولافوا، ۱۳۷۱، ص. ۲۶۵).

تأمین مخارج مدارس

مدارس و مکتب‌خانه‌های زمان قاجار به سه روش تأمین مالی می‌شدند. بخشی از آن‌ها هزینه را از خود دانش‌آموزان و طلاب می‌گرفتند و بخش دیگر را از اوقاف و بخش

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار
آخر مدارس شخصی بودند که افراد بلندپایه حکومتی یا ثروتمندان آن‌ها را می‌ساختند
و هزینه‌های آن را متقبل می‌شدند.

وقف

مسلمانان خیراندیش قبل از مرگ بیشتر یک ثلث از املاک و دارایی خود را وقف مسجد و مدرسه و یا اعمال خیریه دیگر از قبیل روضه‌خوانی و اطعام مساکین می‌کردند. واقف حق داشت املاک موقوفه را به اولاد یا اقوام نزدیک خود بدهد و تولیت را نسل‌اندنسل در اعقاب خود باقی بگذارند. یک قسمت از عایدات موقوفه اختصاص به متولی داشت که به منزله حق نظارت و تولیت برمی‌داشت و آزاد بود که صرف احتیاجات خود کند یا به مصرف اعمال خیریه برساند. به این ترتیب، هرکس می‌توانست تمام دارایی خود یا قسمتی از آن را برای همیشه در اختیار اولاد و اعقاب خود بگذارد، زیرا شاه و حکام نمی‌توانستند در ملک وقف دخالت کنند و اموال و املاک موقوفه با نظارت روحانیون قرار می‌گرفت و از دستبرد محفوظ می‌شد (کاساکوفسکی، ۱۳۵۴، ص. ۱۳۳؛ گروته، ۱۳۶۹، ص. ۱۳۹).

مدارس معمولاً از محل عواید اوقاف احداث می‌شد و با همت مؤسسان و بانیان خصوصی ایجاد می‌شد. «ایرانیان خداشناس ضمن وصیت و تقسیم اموال و دارایی سهم بزرگی از مالیه خود را وقف تأسیس مدارس می‌کردند و این عمل خیر را برای آموزش خود انجام می‌دادند» (وولفسن، ۱۳۰۹، ص. ۱۶۸؛ کاساکوفسکی، ۱۳۵۴، ص. ۱۳۳).
از این بین، مدرسی که ساخته و وقف می‌شده است برخی از آن‌ها مدارس دخترانه بوده‌اند (رایس، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۴). یکی از واقف‌کننده‌های بزرگ شخص اول مملکت، یعنی شخص شاه بود که مدارس بسیاری را می‌ساخت و منابع آن را تأمین مالی می‌کرده که هزینه آن را از بودجه شخصی‌اش می‌پرداخته است (روششوار، ۱۳۷۸، ص. ۸۵؛ جکسن، ۱۳۵۲، ص. ۴۷۷) و یا نیز مدارس خارجی را تأمین مالی می‌کرده است (ویشارد، ۱۳۶۳، ص. ۳۰۷). گاهی هم وظیفه تأمین مخارج مدارس به عهده ایلات بوده است (ژوبر، ۱۳۴۷، ص. ۱۴۴) و پس از انقلاب مشروطیت مراکز آموزش جدیدی از سوی مجلس تأسیس شد (وستون، ۱۳۷۶، ص. ۶۸).

از مدارسی که از سوی شاهان قاجار ساخته شده است، می‌توان از مدرسه سمنان نام برد که از سوی فتحعلی‌شاه قاجار ساخته شده (شین جوء، ۱۳۹۳، ص. ۴۹)، مدرسه مظفری کاشان از سوی مظفرالدین‌شاه (اوبن، ۱۳۶۲، ص. ۳۷۸)، مدرسه باباخان شیراز از سوی فتحعلی‌شاه (دیولافوآ، ۱۳۷۱، ص. ۴۶۷)، مدرسه کاشان از سوی ناصرالدین‌شاه (موریه، ۱۳۸۶، ج. ۲ / ص. ۱۹۹)، مدرسه باقریه از سوی منشی‌باشی ظل‌السلطان در اصفهان (اوبن، ۱۳۶۲، ص. ۲۹۳)، مدرسه محمدتقی‌خان در استرآباد (رابینو، ۱۳۳۶، ص. ۱۲۲)، مدرسه سپه‌سالار در تهران از سوی نخست‌وزیر میرزا حسین‌خان سپه‌سالار (وستون، ۱۳۷۶، ص. ۶۶) که پس از مرگش تولید آن به ظهراسلام داماد مظفرالدین‌شاه رسید (اوبن، ۱۳۶۲، ص. ۲۱۸)، مدرسه قلی‌بیگ در کرمان که حاکم کرمان بوده است (تلگرافچی فرنگی، ۱۳۵۲، ص. ۲۰۷)، مدرسه صدراعظم میرزا شفیع در بارفروش (ژوبر، ۱۳۴۷، ص. ۵۳۲)، مدرسه مشارالیه در بیدخت (سایکس، ۱۳۳۶، ص. ۳۷)، مدرسه هاشم پدر حاجی‌ابراهیم وزیر پادشاه در شیراز (موریه، ۱۳۸۶، ج. ۱ / ص. ۱۴۶) و مدرسه شوکتیه در بیرجند، از سوی امیر شوکت‌الملک برادر حاکم بیرجند ساخته شد که لازم است توضیح مختصری درمورد این مدرسه داده شود. برای این مدرسه معلم از تهران آورده بودند و نوجوانان هر طبقه را مجانی می‌پذیرفتند. برای اولین بار نقشه‌هایی به دیوار کلاس‌ها می‌آویختند و بچه‌ها تازه فهمیدند که علمی به‌نام جغرافیا وجود داشته است. همچنین، آن‌ها دریافته بودند که تاریخ قدیم با علم‌الاساطیر تفاوت دارد. بچه‌هایی که پا به دنیای جدید افسانه‌ای گذاشته بودند، با نقل مسائلی درباره نیروی جاذبه و آفرینش خورشید و ماه و حرکات زمین، اسباب حیرت والدین خود و ناباوری ملاحا را فراهم ساخته بودند. بچه‌ها، حتی جوان‌ترین آن‌ها، لباس‌های جورواجور می‌پوشیدند و همه شلوار بلند و دم‌پایه سفید محلی گیوه ساخت بیرجند می‌پوشیدند و ضمناً همه آن‌ها نشان نقره‌ای مدرسه شوکتی را جلوی کلاه‌های نمدی سیاه خود می‌زدند. بچه‌ها هیچ مبلغی بابت آموزش خود نمی‌پرداختند و حتی بعضی از فقیرترین آن‌ها لباس و غذای مجانی از مدرسه دریافت می‌کردند (هیل، ۱۳۷۸، ص. ۶۲).

نتیجه

کودکان ایرانی عصر قاجار در ابتدا وضعیت آموزشی مناسبی نداشتند و سیستم آموزش آن‌ها بسیار ساده و ابتدایی بود و شامل خواندن و نوشتن می‌شده است. با مرور زمان و آشنایی ایرانیان با غرب و ورود میسون‌های خارجی در ایران، آموزش رونق گرفت و سبب پیشرفت کودکان در حوزه علم و دانش و تغییر نگرش آن‌ها شد. ابتدا آموزش فقط مختص مسلمانان و پسران بوده است و سپس کودکان اقلیت‌های مذهبی و دختران توانستند وارد مدرسه شوند و آموزش مناسب ببینند. برخی مدارس حتی شبانه‌روزی بود و شب‌ها هم کودکان می‌توانستند در آنجا بمانند که به افزایش سواد کودکانی که از روستا می‌آمدند بسیار کمک می‌کرد و در بسیاری از مدارس به‌صورت رایگان به کودکان بی‌بضاعت درس داده می‌شد و حتی به آن‌ها لباس و غذا می‌دادند. علاوه بر آن، برخی از مدارس کارگاه‌هایی داشتند که به غیر از درس به کودکان، حرفه و شغلی را می‌آموختند تا پس از دوران مدرسه از پس مخارج خود برآیند. حضور سیاحان اروپایی و ورود هیئت‌های سیاسی، مذهبی، تجاری و نظامی به ایران از یک‌سو و وجود تفاوت‌های فرهنگی و سبک زندگی متفاوت فرنگیان با ایرانیان از دیگر سو، سبب توجه سفرنامه‌نویسان به بخش‌های گوناگون زندگی ایرانیان شده است. به‌طورکلی، باید گفت فرنگیانی که به ایران سفر می‌کردند دارای طرز تفکر مخصوص به جوامع خود بودند و بیشتر آن‌ها نمی‌توانستند درک جامعی از مردمان سرزمین آن روز ایران داشته باشند. از همین رو، اگرچه حاصل گزارش‌های آن‌ها را می‌توانیم در منابع دست‌اول جای دهیم، اما باید در نظر داشت که آن‌ها نگاهی تطبیقی مابین فرهنگ و سبک زندگی ایرانیان آن زمان با جوامع خود داشته‌اند. آموزش در ایران عصر قاجار از نظر آن‌ها شامل چند بخش می‌شده است، در بخش اول، به تربیت کودکان تا قبل از ورود به مکتب‌خانه اشاره شده است که معمولاً کودکان در سرپرستی مادر خانواده قرار می‌گرفتند. البته، بیشتر خانواده‌های ثروتمند برای کودکانشان دایه و لاله می‌گرفتند تا مراقب رشد و تغذیه آن‌ها باشند و اصول اولیه آداب معاشرت را به کودکان بیاموزند. در بخش دوم به تعلیم و آموزش که شامل آموزش ابتدایی، متوسطه می‌شده است، پرداخته شده است. مکتب‌خانه‌ها — که تقریباً در تمام شهرها و روستاها وجود داشتند — از سوی روحانیون و ملاها اداره

می‌شد، کودکان از هر سنی به این مکتب‌ها می‌رفتند و در هر مکتبی بنا به سلیقه و خواست مکتب‌دار مبلغی برای حق‌الزحمه دریافت می‌شد. موارد درسی آن‌ها شامل قرآن و آموزه‌های ابتدایی مذهبی بوده است. پس از مکتب‌خانه‌ها، مدارس ابتدایی بودند که دارای سطح بالاتری نسبت به مکتب‌ها بودند و از نظم و قانون بهتری بهره می‌بردند. در این مدارس اشعار ملی و آشنایی با دستور زبان آموزش داده می‌شد و هر کودکی باید مبلغی را به صورت ماهیانه به معلم خود می‌پرداخت. در بخش بعد، تعلیمات متوسطه قرار داشت که سه رشته علوم، فقه و پزشکی در آنجا تدریس داده می‌شد. هزینه این‌گونه مدارس را بیشتر از طریق موقوفات تأمین می‌کردند. مدارس دیگری با عنوان مدارس مذهبی وجود داشت که تنها کسانی به آنجا ورود می‌کردند که قصدشان رسیدن به مرتبه روحانیت بود. تمام مطالب درسی آن‌ها نیز مطالب مذهبی بوده است. تمام مدرسی که ذکر شد، مخصوص پسران بودند. مدرسی نیز وجود داشت که مخصوص دختران بود، هرچند که در ایران عصر قاجاریه در دهه‌های نخستین نسبت به تحصیل دختران دیدگاهی منفی وجود داشته، اما با گذر زمان و به‌ویژه پس از مشروطیت با توجه به لزوم آموزش و تحصیل دختران، این احساس ایجاد شد و در پی آن نیز مدرسی برای تحصیل دختران مسلمان تأسیس شد. هرچند روند آموزش آن‌ها به‌کندی صورت می‌گرفت و با مخالفت‌های گسترده مواجه بودند. اگرچه در ایران هم-زمان با عصر حاکمیت قاجار، آموزش کودکان دچار ضعف‌ها و کاستی‌هایی بوده است، اما با تعامل با غرب و ظهور دیدگاه‌های جدید، به‌ویژه پس از مشروطیت، نیاز به یک آموزش همگانی الزامی دانسته شد و آموزش روند تندتری به‌خود گرفت. به‌گونه‌ای که پس از مشروطیت این روند با تأسیس مدارس مختلف برای دختران و پسران گسترش و ادامه یافت. باید این نکته را نیز در نظر داشت که ایران عصر قاجار از نظر آموزش از بسیاری از کشورهای شرقی آن زمان جلوتر بوده و بسیاری از مطالب آموزشی به‌صورت مجانی انجام می‌گرفته است.

بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار

پی‌نوشت‌ها

۱. البته به گفته نویسنده این رسم همگانی نبوده است و او این رسم را در ایل میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی مشاهده کرده است، ولی بنا بر گزارش سایر سفرنامه‌نویسان فرنگی، معمولاً خانواده‌ها به پسرها بیشتر اهمیت می‌دادند و در تغذیه آن‌ها کوشاتر بودند تا دختر، بسیاری از کودکان به دلیل تغذیه ناکافی و عدم مراقبت می‌مردند. در-واقع، ایرانی‌ها اشتیاق و آرزو داشتند پسری داشته باشند تا تبار و نسلشان ادامه یابد (دوسرسی، ۱۳۶۲، ص. ۱۰۰؛ رایس، ۱۳۶۲، ص. ۱۶۴). درواقع، کودکانی که خوب تغذیه می‌شدند بهتر می‌توانستند در مقابل بیماری‌ها مقاومت کنند و زودتر خوب می‌شدند (پولاک، ۱۳۶۸، ص. ۴۴۸).
۲. خانم خانه، همسر رئیس ایل.
۳. کاپیتین سویت
۴. ظل‌السلطان
۵. فرانسه
۶. مقصود مرحوم سیدحسین کزازی رئیس معارف کرمانشاه است که به تحریک شخصی به نام سیدحسین کربلایی به دست مردی عامی کشته شد.

منابع

- ادموندز، س.ج.، و دوبد، ب. (۱۳۶۲). *دو سفرنامه درباره لرستان*. ترجمه ا. امان‌اللهی بهاروند، و ل. بختیار. تهران: بابک.
- انه، ک. (۱۳۷۰). گل‌های سرخ اصفهان. ایران با اتومبیل. ترجمه ج. جلوه. بی‌جا: روایت.
- انه، ک. (بی‌تا). *اوراق ایرانی، خاطرات سفر کلودانه در آغاز مشروطیت*. ترجمه ا. پروشانی. بی‌جا: بی‌نام.
- اوبن، ا. (۱۳۶۲). *ایران امروز، سفرنامه و بررسی‌های سفیر فرانسه در ایران، ۱۹۰۷ - ۱۹۰۶*، ایران و بین‌النهرین. ترجمه ع. ا. سعیدی. بی‌جا: نقش جهان.
- اورسل، ا. (۱۳۸۲). *سفرنامه قفقاز و ایران*. ترجمه ع. ا. سعیدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اینووه، م. (۱۳۹۰). *سفرنامه ماساجی اینووه، مسافر ژاپنی در ماورالنهر، ایران و قفقاز، ۱۳۲۰ هجری/۱۹۰۲ میلادی*. ترجمه ه. رجب‌زاده، و ک. نه اورا. تهران: طهوری.
- براون، گ. (۱۳۸۱). *یک سال در میان ایرانیان*. ترجمه م. صالحی علامه. تهران: ماه‌ریز.
- بروگش، ه. (۱۳۶۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران، سفیر پروس در ایران*. ترجمه م. کرد-بچه. بی‌جا: اطلاعات.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

- بروگش، ه. (۱۳۷۴). در سرزمین آفتاب، دومین سفرنامه هینریش بروگش، تصویری از ایران سده نوزدهم. ترجمه م. جلیلوند. تهران: نشر مرکز.
- بنجامین، س. ج. و. (۱۳۶۳). ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین‌شاه، نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران. ترجمه م. ح. کردبچه. بی‌جا: جاویدان.
- بیشوپ، ا. (۱۳۷۵). از بیستون تا زردکوه. ترجمه م. امیری. تهران: آزان، مهنا.
- پولاک، ی. ا. (۱۳۶۸). سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان. ترجمه ج. جهانداری. تهران: خوارزمی.
- پیت، س.، چالز، ا. (۱۳۶۴). خراسان و سیستان، سفرنامه کنل بیت به افغانستان و ایران. ترجمه ق. روشنی. بی‌جا: یزدان.
- تلگرافچی. (۱۳۵۲). «سفرنامه تلگرافچی فرنگی». به‌کوشش ا. افشار. فرهنگ ایران‌زمین. ۱۹، ۱۸۳ - ۲۶۰.
- جکسن، ا.، و ویلیامز، و. (۱۳۵۲). سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال. ترجمه م. امیری. و ف. بدره‌ای. تهران: خوارزمی.
- خانیکوف، ن. و. (۱۳۷۵). سفرنامه خانیکوف، گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی. ترجمه ا. یغمایی. و ا. بیگناه. مشهد: آستان قدس رضوی.
- دروویل، س. گ. (۱۳۴۸). سفرنامه دروویل. ترجمه ج. محیی. تهران: کتابخانه ملی.
- دوراند، س. (۱۳۴۶). سفرنامه دوراند، مربوط به سفر هیئت سرتی موردوراند وزیر مختار انگلیس در ایران. ترجمه ع. م. ساکی. خرم‌آباد: آفتاب.
- دوسرسی، ک. (۱۳۶۲). ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م، ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ ه. ق. سفارت فوق‌العاده کنت دوسرسی. ترجمه ا. اشراقی. تهران: نشر دانشگاهی.
- دولوری، ا. (۱۳۵۲). ماه شب چهاردهم، زندگی خصوصی یک دیپلمات مجرد در ایران هنگام انقلاب. ترجمه ع. ا. امیرمغز. بی‌جا: وحید.
- دیولافوآ، م. ژ. (۱۳۷۱). ایران، کلد و شوش، مادام ژان دیولافوآ، شوالیه لژیون دونور، افسر آکادمی، با ۳۳۶ کلیشه روی چوب از روی عکس‌های مؤلف و دو نقشه، پاریس ۱۸۸۷ م. ترجمه ع. م. فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- رابینو، ه. ل. (۱۳۳۶). مازندران و استرآباد. ترجمه غ. وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- راوندی، م. (۱۳۷۸). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: نگاه.
- رایس، ک. (۱۳۸۳). زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان. ترجمه ا. آزاد. تهران: کتابدار.
- رنه د، ه. (۱۳۳۵). سفرنامه از خراسان تا بختیاری. ترجمه ه. فره‌وشی. تهران: امیرکبیر.

- بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های فرنگیان عصر قاجار ————— جمشید روستا و همکار
- روشوار، ک. ژ. د. (۱۳۷۸). *خاطرات سفر ایران*. ترجمه ت. توکلی. تهران: نی.
- ژوبر، پ. آ. (۱۳۴۷). *مسافرت در ارمنستان و ایران، به انضمام جزوه‌ای درباره گیلان و مازندران*. ترجمه ع. ق. اعتمادمقدم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سایکس، ا.ک. (۱۳۹۵). *سراسر ایران بر پشت اسب*. ترجمه م. ع. مختاری اردکانی. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- سایکس، س. (۱۳۳۶). *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده‌هزار میل در ایران*. ترجمه ح. سعادت نوری. تهران: اتحاد.
- سرنا، ک. (۱۳۶۲). *آدم‌ها و آیین‌ها در ایران*. ترجمه ع. ا. سعیدی. بی‌جا: نقش جهان.
- شوستر، م. (۱۳۳۳). *اختناق ایران*. ترجمه از کتاب *استرنگ لینگ آف پرشیا*، مستر مورگان شوستر آمریکائی، خزانه‌دار سابق دولت علیه ایران ۱۳۳۳ هجری / ۱۹۱۵ میلادی. کلکته: حبل‌المتین.
- شیل، ل. م. (۱۳۶۸). *خاطرات لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه*. ترجمه ح. ابوترابیان. تهران: نو.
- شین جوء، س. (۱۳۹۳). *سفرنامه سوزوکی شین جوء، سفر در فلات، ۱۳۲۳ ه ق/ ۱۹۰۶-۱۹۰۵ م، پیاده‌گردی راهب بودایی ژاپنی در شمال و شرق ایران، به پیوست مقاله انتقادی درباره نهضت مشروطه خواهی*. ترجمه ه. رجب‌زاده، و ک. ثه ابرا. تهران: طهوری.
- صفا، ذ. (۱۳۶۳). *آموزش و دانش در ایران*. تهران: نوین.
- فلاندن، ا. (۱۳۵۵). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه ح. نورصادقی. بی‌جا: اشراقی (نقش جهان).
- فوروکاوا، ن. (۱۳۸۴). *سفرنامه فوروکاوا*. ترجمه ه. رجب‌زاده، و ک. ثه اورا. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قاسمی پویا، ا. (۱۳۷۷). *مدارس جدید در دوره قاجاریه (بانیان و پیشروان)*. تهران: رشد.
- کاساکوفسکی، و. آ. (۱۳۵۴). *خاطرات کنل کاساکوفسکی*. ترجمه ع. ق. جلی. تهران: کاویان.
- کرزن، ج. ن. (۱۳۴۷). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غ. وحید مازندرانی. تهران: علمی فرهنگی.
- گروته، ه. (۱۳۶۹). *سفرنامه گروته*. ترجمه م. جلیلود. تهران: نشر مرکز.
- ماسهارو، ی. (۱۳۷۳). *سفرنامه یوشیدا ماسهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار، ۱۲۹۷-۱۲۹۸ ه ق*. ترجمه ه. رجب‌زاده. بی‌جا: آستان قدس رضوی.

- جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
- مالکوم، ن. (۱۳۹۴). *سفرنامه یزد، برداشت‌های ناپیر مالکوم سیاح انگلیسی از شهر یزد در اواخر دوره قاجاریه*. ترجمه ع. م. طرفداری. یزد: مهر پادین.
- ماموتوف، ن. پ. (۱۳۰۹). *حکومت تزار و محمدعلی میرزا*. ترجمه ش. میرزا قهرمانی. تهران: اطلاعات.
- مکین‌روز، ا. (۱۳۷۳). *با من به سرزمین بختیاری‌ها بیایید*. ترجمه م. امیری. تهران: سعدی.
- مکنزی، ف. (۱۳۵۹). *سفرنامه شمال*. ترجمه م. اتحادیه. تهران: بی‌نام.
- ملکونف، گ. (۱۳۷۶). *کرانه‌های جنوبی دریای خزر با استان‌های شمالی ایران*. ترجمه ا. ه. امینی. تهران: کتاب‌سرا.
- موریه، ج. (۱۳۵۱). *سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی با معانی لغات مشکله*. ترجمه م. ح. اصفهانی. تهران: علمیه.
- موریه، ج. (۱۳۸۶). *سفرنامه جیمز موریه، از راه ایران، ارمنستان و آسیای کوچک به قسطنطنیه، ۱۸۰۱ - ۱۸۰۹ م*. ترجمه ا. سری. تهران: توس.
- موزر، ه. (۱۳۳۶). *سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی)*. ترجمه ع. مترجم. به-کوشش م. گلبن. تهران: سحر.
- واتسن، ر. (۱۳۵۶). *تاریخ ایران دوره قاجاریه*. ترجمه غ. وحید مازندرانی. تهران: سپهر.
- وستون، ف. ل. و بردهار، و. ا. (۱۳۷۶). *گشت و گذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*. ترجمه ع. ا. مظهري کرمانی. تهران: جانان.
- وولفسن، ا. س. (۱۳۰۹). *ایران در گذشته و حال*. ترجمه میرزا حسین خان. تهران: نشریات مؤسسه خاور.
- ویشارد، ج. (۱۳۶۳). *بیست‌سال در ایران*. ترجمه ع. پیرنیا. بی‌جا: نوین.
- ویلز، چ. ج. (۱۳۶۸). *ایران در یک قرن پیش*. ترجمه غ. ح. قراگزلو. بی‌جا: اقبال.
- هاردینگ، آ. (۱۳۷۰). *خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در ایران در عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار*. ترجمه ج. شیخ‌الاسلامی. تهران: کیهان.
- هیل، ف. (۱۳۷۸). *نامه‌هایی از قهستان*. ترجمه م. ح. گنجی. خراسان: آستان قدس رضوی.

Investigation the reflection of Children's education of Qajar era in foreign travels

Jamshid Roosta^{1*}, Faezeh Shojaei Nia^۲

Received: 13/10/2020 Accepted: 27/12/2020

Abstract

The history of children is among neglected fields in historical studies of Iran. Historians of social and cultural history of Iran has been working on some aspects of children's life in Qajar dynasty, such as education, but a large part of the life of this group has not been investigated and had been set in the side of Iranian historiography. There for, the present article examines the part of the life of children (their training) during the Qajar period. with accordance to the wide range of the subject and the lake of data about children in the official and public historical texts of the Qajar dynasty on one hand and also reflects of the various aspects of the children's life in itineraries of foreign explorers in Qajar dynasty on the other hand the present subject, is investigated based on the itineraries of the foreign explorers of Qajar dynasty. This subject Emphasizing the foreign travelogues of the Qajar era has been studied. Findings of the research show that children's education includes school education, elementary education, secondary education and advanced and university education. In terms of education and educational facilities, most children are not in a good condition and their education is very simple and elementary have been. But gradually the situation got better. The research method in this paper is a historical one with a descriptive-analytical approach and a library data collection method.

Keywords: Children's education; Qajar era; Travelogues; foreigners.

-
1. Associate Professor, Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran (Corresponding author). Email: jamshidroosta@uk.ac.ir.
 2. MA. Graduatein in History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran.

